

چراغ

نشریه دکترباشان جنبی ایران
شماره ۷۷، مرداد ماه ۹۲



فهرست مطالب:

۵	در ستایش بزرگسالی-ساقی قهرمان
۷	در مسیر قانونی شدن ازدواج همجنس‌گرایان در امریکا: آنچه گذشت - فرخ نیک مرام
۱۲	حقوق بشر و حقوق دگرباشان جنسی - بهنام دارایی‌زاده
۱۸	نگاهی به ارتباط روانشناسی و حقوق در زندگی همجنس‌گرایان ایران - مهدی سزاوار
۲۲	روانکاوی گرایش به همجنس- از افسانه تا واقعیت - بخش سوم و پایانی - معمای مادران - صدرا اعتمادی
۲۶	سمبل‌ها: قسمت دوم - پرچم رنگین‌کمان - الهام‌سین و رسول معین
۳۰	سینما: مزایای گوشه‌گیر بودن - احسان
۳۴	رنگی شوید - زیگ‌بوی
۳۸	پراید آنکارا - هومان
۴۰	سیب سرخ خورشید: تصویرهای پناهندگی - فصل‌ها - سوگند
۴۲	پنج ترانه از گروه The Irrepressibles - رامتین شهرزاد

چراغ / نشریه دگرباشان جنسی / شماره ۷۷ / مرداد ۱۳۹۲

ماهنامه‌ی دگرباشان جنسی ایران
شماره ۷۷ / مرداد ۱۳۹۲
صاحب امتیاز: سازمان IRQO
مدیرمسئول: ساقی قهرمان
سر دبیر: رامتین شهرزاد
طراحی و حروف‌چینی: پرهام
عکس طرح جلد: آدمخوار
طراح و برنامه‌نویس سایت: امیر پدرام
آدرس وبسایت: www.cheragh.org
آدرس وبلاگ: www.blog.irqo.org
ایمیل مجله: cheragh@cheragh.org



- چراغ در ویرایش مطالب رسیده آزاد است.
- مسئولیت معنوی مطالب، با نویسندگان مطلب است. نویسندگان در بیان عقاید خود آزاد هستند و الزاماً دیدگاه‌های چراغ، PGLO یا IRQO را منتقل نمی‌کنند.
- چراغ هفتم هر ماه به تقویم شمسی مطالب شماره‌ی بعد خود را می‌بندد.
- چراغ هفته‌ی اول هر ماه به تقویم شمسی منتشر می‌شود.
- برای ارایه‌ی مطلب خود در مجله با سردبیر مجله هماهنگ باشید.
- چراغ به زبان‌های فارسی و انگلیسی منتشر می‌شود.
- مطالب مجله علاوه در وبسایت، می‌توانند به صورت فایل‌های صوتی یا تصویری نیز منتشر بشوند.

بزرگ برداشته و به چنان موقعیت‌های اجتماعی رسیده که توانسته است گزارش نقض حقوق خود را به بالاترین مقام شورای عالی حقوق بشر برساند و با پیگیری مدام گزارش‌های احمد شهید را قدم قدم برده تا به تصریح نقض حقوق اجتماعی و بشری دگرباشان در آخرین گزارش وی رسانده است. اگرچه امروز در موقعیتی تاریک و مضطرب در ایران به سر می‌بریم و آشکارسازی‌های ما در فضاهای مجازی همجنسگرایی را به عنوان یک موضوع خانگی به داخل خانواده‌ها برده و همجنسگرها را در معرض افشا شدن و خشونت دیدن از سوی خانواده و مردم محل کرده است اما از سویی همین آگاهی اجباری خانواده‌ها هویت همجنسگرایی را یک قدم از خطرناک بودن دور کرده و به ناهمگون و نامناسب بودن نزدیک کرده - از ناهمگون بودن تا پذیرش اجتماعی فاصله‌ی زیاد نیست. می‌دانند هستیم و خیلی‌ها می‌دانند که جایگاه‌های بالارزش هم برای خودمان دست و پا کرده‌ایم و خودمان می‌دانیم که قصد برگشتن به پستو را نداریم. بنابراین راهی که پیش رو می‌ماند مسوولیت‌پذیری است. با نام مستعار و بی نام مستعار یک همجنسگرا مسوولیت دارد به تمام ارزش‌های اخلاقی و اجتماعی که خودش از جامعه‌ی استریت متوقع است، عمل کند. تعهد ندادن و تعهد را به جا نیاوردن در مسوولیت‌های اجتماعی، از سوی یک همجنسگرا، چه با نام شناسنامه‌ای چه با نام مستعار، تمامی جامعه‌ی همجنسگرا را در دوران بزرگسالی خودش دوباره به دوران کودکی و بی‌مسوولیتی پس می‌راند. در وضعیتی که جامعه‌ی بی‌حقوق همجنسگرا حقوق اجتماعی خود را از هویتی به عنوان جامعه‌ی دگرجنسگرایی مخاطب طلب می‌کند، قرار دادن خود در وضعیت بی‌مسوولیتی و مسوولیت‌ناپذیری جامعه‌ی مخاطب را به وضعیت حق-به-جانبی می‌راند و این به سود همجنسگرایی و همجنسگرها و تمام دستاوردهای پر بار همجنسگرها نیست. وقت آن رسیده که جامعه‌ی همجنسگرا تصویر نوجوانی خود را کنار بگذارد و خود را با چهره‌ی بزرگسال خود برای جامعه‌ی ایران بازتعریف کند.

جمعه پنجم امرداد چهارمین سالگرد روز ملی اقلیت‌های جنسی ایران است. چهار سال از روزی که دست‌های رنگیده و تن‌های آشکار شده پشت پرچم رنگین‌کمان در شب خیابان ایران تبدیل شدند به تصویرهایی هزارساله، انگار همیشه بوده بوده‌اند و هویت‌سازی می‌کرده‌اند. چهارمین سالگرد روز ملی مبارک است.

این عبارت کهنه شده است. ما اینجا هستیم، یا ما همه جا هستیم، راهی است که پیموده شده. بودن ما در اینجا یا در همه‌جا دیگر یک خبر تازه نیست. خبر تازه امروز فقط می‌تواند خبر بزرگ شدن و بالغ شدن ما باشد. همجنسگرایی که در ۱۳۵۷ در حوالی بیست سالگی بودند حالا در حوالی شصت سالگی‌اند. همجنسگرایی که در ۱۳۵۷ در حوالی نوزادی و کودکی بودند حالا حوالی سی و چهل سالگی‌اند. جامعه‌ی همجنسگرایان ایران امروز بیش از آنکه جوان و نوجوان باشد سالمند و بزرگسال است. این واقعیت را جامعه‌ی دگرباش از دیگران پنهان می‌کند. شمار تحصیل کرده‌ها و متخصص‌ها و شاغل‌های همجنسگرا در اندازه‌ای است که می‌شود گفت بیشتر است از ترک تحصیل کرده‌ها و کارتون خواب‌های همجنسگرا. این واقعیت را هم جامعه‌ی همجنسگرا از دیگران پنهان می‌کند. دلیل این پنهانکاری تنها یک چیز می‌تواند باشد. شانه خالی کردن از مسوولیت‌هایی که توانمندی بزرگسالی و تخصص تحصیلی به همراه می‌آورد. جامعه‌ی همجنسگرا می‌تواند این اتهام را رد کند. اما رد کردن این اتهام خود به معنای مسوولیت‌پذیری و شانه دادن زیر بار مسوولیت‌های اجتماعی و آشکار کردن چهره‌ای است که قادر است با انصاف به چهره‌ی خود و به چهره‌ی جامعه‌ی نادوست پیرامون خود نگاه کند و شروع به داد و ستد کند. این یعنی ضرورت مسوولیت‌پذیری و عملکرد در حد و اندازه‌ی شهروند بیس سی چل پنجاه شصت ساله‌ی شاغل و متخصص. معنی دیگرش آن است که پزشک‌ها و معلم‌ها و روزنامه‌نگارها و مهندس‌ها و کارگران ماهر همجنسگرا مسوولیت دارند حامی و راهنمای نوجوان‌های همجنسگرا باشند. یعنی وقت آن رسیده که به جای چشم‌داشت از استریت‌های جامعه برای برداشتن باری که می‌تواند روی دوش خود ما باشد، بار حمایت عاطفی و آموزش نقش‌پذیری اجتماعی به جوان‌ترهای همجنسگرا - که در خانواده اتفاق نمی‌افتد - را خود جامعه‌ی همجنسگرا به عهده بگیرد و به بهانه‌ی همجنسگرا بودن شانه از مسوولیت پدرانگی برای جوان‌ترها خالی نکند. از طرف دیگر به بهانه‌ی همجنسگرا بودن ارزش‌های پذیرفته شده‌ی اجتماعی یعنی همان ارزش‌هایی که از دیگران توقع به جای آوردنشان را دارد، به بهانه‌ی همجنسگرایی زیر پا نگذارد. همجنسگرایی مترادف بی‌مسوولیتی، خسته بودن، ندانستن، به بهانه‌ی مستعار بودن زیر بار قول و امضا و تعهد نرفتن نیست. در ده سالی که گذشت کارنامه‌ای پر کار و درخشان دارد این جامعه. گام‌های

در ستایش بزرگسالی نوشته ساقی قهرمان

به نمایندگی سنا از اکلاهما انتخاب شده بود گفت: «اگر ایالتی بخواهد ازدواج همجنس‌گرایان را به رسمیت بشناسد، می‌تواند این کار را بکند. [معنی این قانون این است که در آن صورت] ۴۹ ایالت دیگر و دولت فدرال مجبور [به پذیرش آن] نیستند.» این دو جمله نشان دهنده‌ی دو ایراد اصلی این قانون هستند. در پاسخ به سخن نخست باید گفت که (بر اساس قانون اساسی آمریکا) دولت فدرال به هیچ عنوان در مقامی نیست که بر اساس اخلاق عمومی، درباره‌ی زندگی شخصی افراد قانونی تصویب کند. اما حرف سناتور نیکلز، با این که در ظاهر منطقی به نظر می‌رسد، از دو سو دچار مشکل است. یکم این که دولت فدرال در مقامی نیست که خود به تنهایی بتواند تعریف ازدواج را تغییر دهد یا تعریف مورد نظر خود را به ساکنان ۵۰ ایالت و واشنگتن تحمیل کند. مشکل دوم این است که اساساً برای حفظ ایالات در برابر تصمیمات دولت‌های ایالتی دیگر و دولت فدرال (مخصوصاً در مورد ازدواج)، نیازی به قانون جدیدی نیست. قانون اساسی آمریکا برای حفظ این حق برای دولت‌های ایالتی کافی است. در این باره توضیح بیشتر خواهیم داد.

متأسفانه این قانون که به روشنی خلاف قانون اساسی و اخلاق؛ و به وضوح سیاسی بود، در مجلس سنا با ۸۵ رای مثبت و تنها ۱۴ رای منفی تصویب شد و در مجلس نمایندگان ۳۴۲ نفر به آن آری گفتند و تنها ۶۷ نفر با آن مخالفت کردند. بیل کلینتون نیز بلافاصله این قانون را امضا کرد. البته با توجه به تعداد آرای که این قانون در مجلسین آورده بود، عملاً تأیید رئیس‌جمهور لزومی نداشت، اما آنچه مورد دلسردی بسیاری شد این بود که کلینتون نه تنها در این مورد اعتراضی نکرد، بلکه در جریان انتخابات آینده‌ی خود، بر روی شبکه‌های رادیویی مسیحی با افتخار تبلیغ کرد که با امضای او، کشور از احتمال رسمی شدن ازدواج همجنس‌گرایان نجات یافته است. او که در جریان خدمت همجنس‌گرایان در ارتش یک بار به شدت گزیده شده بود، با کمال میل همجنس‌گرایان را قربانی انتخابات چند ماه آینده‌ی حزبی کرد.

لایحه پیشنهادی هشتم

در ۲۸ اردیبهشت ۱۳۸۷، دیوان عالی کلیفرنیا با چهار رای مثبت و سه رای منفی حکم داد که بر اساس بخش هفتم بند اول قانون اساسی کلیفرنیا، ازدواج برای همجنس‌گرایان یک «حق اساسی» است. این رای یک قانون مربوط به سال ۱۹۷۷ و یکی دیگر مربوط به سال ۲۰۰۰ به نام «لایحه پیشنهادی بیست و دوم» را مقایسه‌ی قانون اساسی ایالت کلیفرنیا دانست و هر دو را لغو کرد. هنوز رای ۲۸ اردیبهشت ۱۳۸۷ صادر نشده بود که مخالفان ازدواج همجنس‌گرایان دست به کار شدند تا

برای کسانی که سیاست را به شکل حرفه‌ای دنبال می‌کنند، بدون اغراق، مسئله‌ی ازدواج همجنس‌گرایان در آمریکا یکی از جالب‌ترین، پیچیده‌ترین و هیجان‌انگیزترین مسائلی است که امروز در حال اتفاق افتادن است. سرعت تحولات چنان زیاد است که بد نیست برای تمام نظره‌ایمان تاریخ مصرف تاییب کنیم. به همین دلیل، مطلبی که پیش روی شماست در بسیاری موارد، دست کم تا پایان هفته‌ی هجدهم تیر امسال صادق است.

در پنجم تیر ماه امسال، دیوان عالی ایالات متحده (دادگاه قانون اساسی) درباره‌ی دو شکایت رای صادر کرد. در رای اول، بخشی از قانون «حمایت از ازدواج» که در ۳۱ شهریور ۱۳۷۵، پس از تأیید در مجلس نمایندگان و سنای آمریکا به امضای رئیس‌جمهور وقت، بیل کلینتون، رسیده بود از سوی این دادگاه، ناقض قانون اساسی شناخته، دور انداخته شد. رای دوم مربوط به نظر دادگاهی پایین‌تر درباره‌ی رای مستقیم مردم کلیفرنیا علیه قانونی کردن ازدواج همجنس‌گرایان، معروف به «لایحه پیشنهادی هشتم» بود. دادگاه در واقع خود را صالح برای رسیدگی به این شکایت ندانست و آن را به دادگاه ایالتی بازگرداند. در نتیجه‌ی این تصمیم، ایالت کلیفرنیا، با پا برجا ماندن رای قبلی دادگاهی از همان ایالت، دوباره ازدواج همجنس‌گرایان را به رسمیت خواهد شناخت.

در مجموع «پیروزی» خواندن این دو رای برای هواداران حقوق همجنس‌گرایان کار غلطی نیست؛ اما باید این حقیقت را نیز مد نظر داشت که (دست کم در یکی از این دو رای) پیروزی‌های بزرگی هم برای مخالفان با ازدواج همجنس‌گرایان وجود داشت. در میان بدنه‌ی جامعه‌ی دگرباشان (مخصوصاً خارج از آمریکا)، بخش‌هایی که به نفع طرف دیگر بود زیاد مورد نظر قرار نگرفت، در حالی که مسئولانه‌ترین عمل، درک شکست‌ها و تلاش برای تبدیل آن‌ها به پیروزی است. درک این موارد بدون شناخت کافی از ساختار قدرت و سیاست در این کشور، و وقایع گذشته، ممکن نخواهد بود.

قانون دفاع از ازدواج

این قانون برای آن تصویب شد که در سطح فدرال (ملی) از تغییر تعریف «ازدواج» (به معنای پیوند قانونی بین یک مرد و یک زن) در برابر به رسمیت شناخته شدن ازدواج همجنس‌گرایان در سطح ایالتی، جلوگیری شود. «کمیته حقوقی مجلس نمایندگان» عنوان کرد که این قانون به این دلیل تصویب شده است که: «انعکاس دهنده و پاسدار یک قضاوت اخلاقی عمومی و رد اخلاقی همجنس‌گرایی باشد.» جان نیکلز که در نتیجه‌ی بوجود آمدن قدرت سیاسی جدیدی (در اوایل دهه‌ی ۸۰ میلادی) به نام «راست‌گرایان مذهبی»



در مسیر قانونی شدن ازدواج همجنس‌گرایان در آمریکا: آنچه گذشت
نوشته فرخ نیک مرام

بر اساس قانون اساسی آمریکا، تنها موارد خاصی که در این قانون به دولت فدرال (ملی) سپرده شده است، در دست دولت فدرال و در سطح ملی اداره می‌شوند. کلیه مواردی که در قانون اساسی ذکر نشده است، قانوناً در اختیار دولت‌های ایالتی، مردم آن ایالات و نمایندگان‌شان در همان ایالت است. ازدواج از مواردی است که در قانون اساسی به دولت مرکزی سپرده نشده است. به بیانی دقیق‌تر: «ازدواج» (از هر نوع و هر کجا که باشد) در سطح فدرال به‌عنوان «حق مدنی» شناخته نشده است. تا امروز، «ازدواج» در قوانین آمریکا یک «قرارداد» به شمار می‌آید و مفاد آن قرارداد زیر نظر دولت ایالتی تعیین شده، مورد توافق طرفین قرار می‌گیرد.

در این‌جا ذکر دو مورد لازم است: یکم این‌که اگر دیوان عالی یک ایالت، به این نتیجه برسد که از نظر آن ایالت، «ازدواج» نه فقط یک قرارداد که یک «حق مدنی» است، آن ایالت دیگر توان محروم کردن ساکنان همجنس‌گرای خود (همجنس‌گرایانی که اگر چه به صورت کلی شهروندان آمریکا هستند، اما در بدنه‌ی کشور آمریکا، ساکن آن ایالت خاص محسوب می‌شوند) از امتیاز ازدواج را نخواهد

در کلیفرنیا را پیدا کردند و کمتر از یک هفته بعد، پس از اقدام مجدد مخالفان برای بازگرداندن پرونده به دیوان عالی، این دیوان اعلام کرد که دعوای مخالفان ازدواج همجنس‌گرایان را نخواهد شنید.

ازدواج، کیک لایه‌ای و کیک مرمری

ایالات متحده به صورت فدرال اداره می‌شود. به این معنا که هر کدام از ایالات خود به صورت جداگانه برای خود سه قوای مقننه، قضاییه و اجرایی (فرماندار) و قانون اساسی دارند. این موضوع معمولاً از سوی کسانی که از خارج به روند سیاسی آمریکا می‌نگرند یا کلاً پنهان می‌ماند و یا به درستی درک نمی‌شود. برای درک اهمیت این موضوع لازم است فراموش نکنیم که آمریکا یک بار بر سر یک اختلاف میان ایالات و دولت مرکزی به یک جنگ داخلی کشیده شد و ۶۰۰۰۰۰ کشته و تعداد بی‌شماری مجروح و بی‌خانمان و خرابی بر جای گذاشت. اگر چه دلیل اختلاف دولت مرکزی و دولت‌های ایالتی جنوبی برده‌داری بود، پایه‌ی سخت‌افزاری و سیاسی این نبرد بر این بود که دولت‌های جنوبی مایل بودند به جنگ بروند و از کشور جدا شوند اما محدودیت‌های دولت فدرال را تحمل نکنند.



ازدواج برای همجنس‌گرایانند. همینطورند رای دهندگان اسپانیایی زبان از کشورهای آمریکای جنوبی و مکزیکی که به جرات بزرگترین گروه محافظه‌کاران اجتماعی در میان کاتولیک‌ها هستند. تیر خلاص را به همجنس‌گرایان شهردار سانفرانسیسکو، «گوین نوسام» زد. او که از مهمترین هواداران همجنس‌گرایان بود، در جلسه‌ای گفت: «درب باز شده است. این اتفاق خواهد افتاد. چه خوشتان بیاید، چه خوشتان نیاید!» پس از این‌که ویدیوی این سخنان به دست هواداران لایحه‌ی محدود کننده افتاد، این سخنان که با لحنی بد و از نظر بسیاری از رای دهندگان «دیکتاتور مابانه» گفته شده بودند، تبدیل به ابزاری شد که به وسیله‌ی آن موافقان لایحه به رای دهندگان بگویند که هواداران ازدواج همجنس‌گرایان برای رای مردم اهمیتی قائل نیستند و «چه خوشتان بیاید، چه خوشتان نیاید» کار خودشان را خواهند کرد.

در حالی که اکثر نظرسنجی‌های پیش از انتخابات نشان از این می‌داد که این لایحه رای نخواهد آورد، در روز انتخابات ۵۲،۲۴ درصد از رای دهندگان به آن رای دادند و عملاً ازدواج برای همجنس‌گرایان باز غیرقانونی شد. با توجه به این‌که این نوع لایحه با رای مستقیم مردم برای تغییر قانون اساسی (ایالتی) از فردای روز انتخابات لازم الاجراست، از همان فردای روز انتخابات همجنس‌گرایان ناگهان از حق ازدواج محروم شدند.

در پنجم خرداد ۱۳۸۸ دیوان عالی کلیفرنیا پس از کشاکش‌های زیاد رای داد که این لایحه بر اساس محدود کردن «ماده حفاظت برابر» در قانون اساسی آمریکا بنا شده است و این عمل خلاف این ماده‌ی قانون اساسی است. واقعیت این است که این ماده در قانون اساسی آمریکا دقیقاً برای حفظ حقوق اقلیت‌ها در برابر اراده‌ی اکثریت نوشته شده است. اکثریت (هرچقدر که بزرگ باشد) نمی‌تواند این ماده‌ی قانون اساسی را معلق کند و پس از آن بر روی حقوق اقلیت‌ها رای گیری کند. طبق تعریف کلاسیک دموکراسی، اکثریت حکومت خواهد کرد اما حقوق اقلیت نمی‌تواند نقض شود. با این وجود این قانون همچنان پا بر جا ماند، اما ازدواج افرادی که در زمان قانونی بودن ازدواج همجنس‌گرایان ازدواج کرده بودند نجات پیدا کرد. این قانون یک بار دیگر به وسیله‌ی «دایره قضایی نهم برای استیناف» که صلاحیت نظارت بر آرای صادر شده در بسیاری مناطق من جمله چهار منطقه‌ی مرکزی، شمالی، شرقی و جنوبی کلیفرنیا را دارد نیز خلاف قانون اساسی اعلام شد، اما همچنان اجازه‌ی ازدواج جدید به کسی داده نشد تا این‌که دیوان عالی آمریکا رای پایانی را صادر کند. دو هفته‌ی پیش این اتفاق افتاد. در نهایت دیوان عالی آمریکا اعلام کرد که با توجه به این‌که «مقامات دولتی ایالت کلیفرنیا» در دیوان عالی از «لایحه‌ی هشتم» دفاع نکردند، کسی خارج از دولت صلاحیت دفاع از آن را نخواهد داشت و این دادگاه به این شکایت رسیدگی نخواهد کرد. در نتیجه، رای دادگاه پایین‌تر (دایره‌ی قضایی نهم) رای نهایی خواهد بود. بلافاصله پس از این رای همجنس‌گرایان مجوز ازدواج

باز با استفاده از آرای عمومی، تعریف سنتی ازدواج (بین یک زن و یک مرد) را بر این ایالت حکم فرما کنند. برای رساندن این ایده به یک رای گیری عمومی، مخالفان نیاز به ۶۴۹۳۵۴ رای داشتند. آن‌ها توانستند یک میلیون و صد و بیست هزار و هشتصد و یک امضا جمع کنند و برای تبلیغ این رای گیری بیش از ۳۹ میلیون دلار پول جمع کردند که بیش از ۱۱ درصد آن از خارج ایالت به ستاد انتخاباتی‌شان اهدا شده بود. کلیسای «ال دی اس» (کلیسای مورمون که همیشه یکی از مهمترین بازیگران در میان مخالفان حقوق همجنس‌گرایان، از ازدواج تا شرکت نوجوانان همجنس‌گرا در پیشاهنگی است) برای تخلفات متعدد در نیمه‌ی پایانی ماه آخر مبارزات، پنج هزار و پانصد و سی و هشت دلار جریمه پرداخت کرد. سازمان دولتی مسئول جمع‌آوری مالیات در ایالت کلیفرنیا، پس از انتخابات، بیش از ۴۹ هزار دلار جریمه‌ی دیگر برای تخلفات مالی گروه‌های مخالف ازدواج همجنس‌گرایان تعیین کرد. کلیسای کاتولیک نیز، اگرچه بسیاری از اعضای آن (من جمله تعدادی از کشیشان کاتولیک) با این قانون مخالف بودند، برای کمک به تصویب این قانون تمام توان خود را به کار برد. اتحادیه‌ی یهودیان ارتدکس، کلیسای ارتدکس شرقی، ائتلاف میراث آسیایی و بسیاری از سازمان‌های دیگر مذهبی و محافظه‌کاران اجتماعی دست به دست هم دادند تا این قانون رای لازم را بیاورد.

از این‌جا به بعد، مبارزات انتخاباتی مخالفان لایحه‌ی پیشنهادی (هواداران حقوق همجنس‌گرایان) کم از فاجعه نداشت. اگر چه این ستاد، بر روی کاغذ بیشتر از ۳۹ دلار هواداران لایحه پول جمع کرد (مخالفان قانون ۴۴،۱ میلیون دلار در ستادشان از هواداران حقوق همجنس‌گرایان پول دریافت کردند)، میزان پول خرج شده از سوی هواداران لایحه به مراتب بیشتر بود. قوانین آمریکا اجازه‌ی بررسی پولی که سازمان‌های مذهبی و اجتماعی در غالب فعالیت‌های مذهبی و اجتماعی خود (حتی در طول انتخابات) خرج می‌کنند را نمی‌دهد. به این معنا که وقتی مورمون‌ها یا کاتولیک‌ها خانه به خانه می‌روند و درب خانه‌ها را می‌زنند و برای محدود کردن همجنس‌گرایان برای ازدواج تبلیغ می‌کنند، این فعالیت در واقع فعالیت انتخاباتی به حساب نمی‌آید، این انجام یک فریضه دینی است و نه تنها پول جمع شده برای این فعالیت شامل مالیات نمی‌شود، در اکثریت قریب به اتفاق این موارد، سازمان مورد نظر حتی نیاز ندارد اعلام کند که چه میزان پول مصرف کرده است. تمام این را به تعداد ساعاتی که اعضای کلیسا به صورت داوطلبانه «در راه خدا» برای «نجات پیوند زناشویی از فعالیت گناه‌آلود همجنس‌گرایی» داوطلبانه صرف می‌کنند بیافزاید. مشکل دیگر عدم شناخت گروه‌های هدف برای این انتخابات بود. فعالان حقوق دگرباشان در آمریکا پذیرفته‌اند که «راست مذهبی» مشکل اصلی است. این باعث می‌شود که از «چپ مذهبی» غافل بمانند. سیاهان آمریکایی که در انتخابات ریاست جمهوری بیش از ۹۰ درصد به کاندیدای دموکرات رای می‌دهند، یکی از جدی‌ترین مخالفان

گام بعدی

در هجدهم تیر ماه امسال، «اتحادیه حقوق مدنی آمریکا» اعلام کرد که به نمایندگی از ۲۳ زن، مرد و کودک از قانون منع ازدواج همجنس‌گرایان در ایالت پنسیلوانیا در دادگاه فدرال در «هریسبرگ» شکایت کرده است. در میان شاکیان، چهار زوج نیز وجود دارند که در ایالات دیگر ازدواج کرده‌اند و ازدواجشان در پنسیلوانیا به رسمیت شناخته نمی‌شود. شاکیان پس ثبت شکایت در دادگاه، در مقابل مجلس این ایالت کنفرانس مطبوعاتی برگزار کردند.

وکالی این پرونده امیدوارند که این پرونده بتواند به دیوان عالی آمریکا نیز رسد. شاید این پرونده بتواند دیوان عالی را مجبور کند که درباره‌ی این سوال که «آیا منع همجنس‌گرایان از ازدواج در ایالتشان قانونی است یا خیر؟» پاسخ دهند. دیوان عالی آمریکا هرگز تا آنجایی که امکانش وجود داشته باشد، آرای صادر نمی‌کند که وسیع باشند. معمولاً (همانطور که در دو هفته‌ی اخیر اتفاق افتاد) دیوان عالی دعوی پیش رو را تا حد ممکن باریک می‌کند و به همان سوال بخصوص پاسخ می‌دهد. یا در مورد اخیر کلاً پاسخ نمی‌دهد. معمولاً هم از این دادگاه انتظار آرای گسترده نمی‌رود چرا که در بیشتر موارد همه موافقت که قوه قضاییه بهتر است از بیرون تنها بر روی همخوانی قوانین موضوعه از سوی قوه مقننه نظارت کند و به قول معروف از «کرسی قضاوت قانون وضع نکند». با این وجود با توجه به محبوبیت روز افزون ایده‌ی ازدواج همجنس‌گرایان برای جامعه‌ی آمریکایی، بعید به نظر می‌رسد که این مشکل، ایالت به ایالت حل شود. در طول ده سال اخیر حمایت عمومی از ازدواج برای همجنس‌گرایان مداوم بالا رفته است و موافقان در سال ۲۰۱۰ از مرز نیم گذشتند. این مسئله به شدت شکل نسلی به خود گرفته است. شاید تنها راه گفتن این حرف بدون ناراحت کردن محافظه‌کاران اجتماعی بالای ۴۵ سال، نقل قول از پگی نونان، سخنرانی‌نویس رونالد ریگان و بوش پدر باشد که می‌گوید: «[این که می‌گویند] مخالفان یک ایده‌ی سیاسی از پا در می‌آیند، در مورد مخالفان ازدواج همجنس‌گرایان، [با توجه به سن‌شان] به معنای واقعی کلمه صادق است!»

ازدواج مورد نظر در دسترس نمی‌باشد!

همه‌ی ما این تجربه را داریم که تلفنمان در خیلی جاها بسیار خوب آنتن می‌دهد و در بسیاری جاها کلاً از آنتن خبری نیست. ناراحت کننده است، نه؟! حال فرض کنید ازدواجتان از این ایالت به آن ایالت «آنتن ندهد»! معنای تحولات اخیر در زمینه‌ی ازدواج در آمریکا همین است. مثلاً اگر یک زوج همجنس‌گرا در محله‌ی «دوپان» در واشنگتن دی سی (که ایالت نیست اما ازدواج همجنس‌گرایان را به رسمیت می‌شناسد)، از خانه خارج شوند و تنها کمتر از یک ساعت به سمت جنوب رانندگی کنند، در میان راه ناگهان (با ورود به ایالت ویرجینیا) از یک زوج ازدواج کرده، به دو دوست ساده تبدیل می‌شوند.

طبق آرای اخیر، اگر این دو در همان واشنگتن بمانند، یا در ایالت همسایه مریلند زندگی و کار کنند، می‌توانند مالیاتشان را مشترک اعلام کنند، بیمه‌هایشان یکدیگر را پوشش می‌دهد و... اما اگر تنها چند ساعت دورتر از آن مناطق در ویرجینیا یا وست ویرجینیا زندگی کنند از هیچ‌گونه امتیازی برخوردار نخواهند بود. دوگانگی نگاه به یک رابطه از سوی دو ایالت قابل درک می‌تواند باشد، اما نگاه دوگانه دولت فدرال به یک رابطه در دو نقطه به فاصله‌ی یک ساعت رانندگی، اگر هم قابل درک باشد، در بلند مدت قابل اداره به نظر نمی‌آید. بخصوص در آمریکا شرکت‌های بزرگی وجود دارند که در ایالت‌های زیادی فعالیت می‌کنند. اگر شرکتی در ایالات همسایه، مینسوتا و داکوتای شمالی فعالیت داشته باشد، آن شرکت می‌تواند با دو کارمند همجنس‌گرای خود در دو ایالت، به شکلی متفاوت رفتار کند. این نه تنها برای همجنس‌گرایان خوب نیست و نه تنها از نظر اخلاقی ایراد دارد، شرکت‌های متعددی تا این ساعت در مورد این تفاوت‌های قانونی شکایت دارند. مثلاً هیچ کارفرمایی نمی‌داند که اگر لازم باشد یک کارمند همجنس‌گرای ازدواج کرده در نیویورک را به دفتری در تگزاس بفرستد، دولت فدرال چگونه با این نقل و انتقال رفتار خواهد کرد.

داشت. این دقیقاً همان اتفاقی است که در مورد کلیفرنیا افتاد. رای اخیر دیوان عالی مشخص کرد که طبق نظر دولت کلیفرنیا، «ازدواج» حق همجنس‌گرایان آن ایالت (و دیگر ایالاتی که ازدواج همجنس‌گرایان را به رسمیت می‌شناسند) است و دولت فدرال اجازه ندارد که آن ازدواج‌ها را به رسمیت نشناسد. مشابه این روند در ایالات ماساچوست، کانکتیکت و آیوا هم طی شده است.

نکته‌ی دوم این که اگر چه تا امروز دولت فدرال ازدواج را «حق مدنی» نمی‌داند و برای ازدواج همجنس‌گرایان در ایالاتی که ازدواجشان غیرقانونی است کاری انجام نخواهد داد؛ احتمال این که دیوان عالی در آینده قانون اساسی را جوری تفسیر کند که ازدواج را «حق» بداند، یقیناً وجود دارد! این در نتیجه‌ی کشاکش نیروهای مختلف در زمینه‌ی فدرالیسم اتفاق خواهد افتاد.

فدرالیسم در آمریکا همواره در حال تغییر بوده است. از دوران «فدرالیسم دوگانه» که به قول معروف مثل «کیک لایه‌ای» عمل می‌کند و قدرت دولت فدرال با دولت ایالتی مخلوط نیست؛ تا دوران «فدرالیسم مشارکتی» که به قول معروف مانند «کیک مرمری» رنگ‌ها (قدرت فدرال و ایالتی) در هم مخلوطند. در دوران ریاست جمهوری «وودرو ویلسون» (در سال ۱۹۱۳) اختیار سیاست‌گذاری‌های کلان پولی، در غالب تأسیس بانک مرکزی برای آمریکا به دولت فدرال سپرده شد. پیش از ۱۹۱۳ آمریکا بانک مرکزی نداشت. در دوران «فرنکلین دلنو روزولت» قدرت‌های زیادی به شکلی باورنکردنی به دست دولت فدرال افتاد. با این وجود نباید تصور کرد که لزوماً همیشه قدرت از دولت ایالتی به دولت فدرال جاری می‌شود. دست کم سه نفر از آخرین پنج رئیس‌جمهور جمهوری خواه آمریکا (نیکسون، ریگان و بوش ۴۳ که در مجموع ۱۳ سال و شش ماه و ۱۹ روز دولت فدرال را در اختیار داشتند) در دوران خود تلاش‌های زیادی برای پس گرفتن قدرت از دولت فدرال و برگرداندنش به ایالات کردند.

طور که مایل است تفسیر کند.

فرضاً اگر دستگاه فقه اسلامی، برای چندین سده با نظام برده‌داری کنار آمد، آن را تایید و حتی ترویج کرد، به نام «اراده خداوند» و بر پایه‌ی مشیت و خواست «الله» بود که به آن مشروعیت می‌داد. از نگاه متولیان رسمی دین، هیچ حقی نمی‌تواند خارج از این منظومه الاهیاتی، محقق یا حتی معرفی شود. واقعیت این است که رهانیدن اندیشه‌ی حقوق طبیعی از باورهای دگم مذهبی، گام بلندی بود که بعدها توانست در بسط نظری حقوق و آزادی‌ها - بدون در نظر داشتن هیچ تبعیض یا پیش‌فرضی - به کار آید. سکولار شدن حقوق طبیعی، برآمد تحولات فکری قرن ۱۷ و ۱۸ و آغاز عصر روشنگری در اروپا است. اندیشمندان عصر روشنگری می‌کوشیدند با تکیه بر خرد سکولار، «عقل» را به مثابه یگانه عامل شناخت طبیعت و انسان معرفی کنند و تا جای ممکن، انسان را از گزند سایر نیروها به ویژه نهاد دین و قدرت برهانند.

ایده‌ی «قرارداد اجتماعی» که در آرای برخی از اندیشمندان بزرگ عصر روشنگری نظیر گروسوس، اسپینوزا، هابز، لاک و روسو و... به نوعی بازتاب یافت است، در ذات و کنه خود، رویکردی خردگرا و انسان‌محور داشت. نگاه به انسان، جایگاه او و حقوقی که بر پایه‌ی طبیعت می‌باید از آن‌ها بر خوردار باشد، تا اندازه‌ی زیادی محصول عصر روشنگری اروپا و باورهای اومانیستی این دوره است. اندیشه‌هایی که بعدها به انحای مختلف و در جایگاه «مبانی نظری ارزش‌های حقوق بشری» در اسناد بین‌المللی طبقه‌بندی شد.

«اعلامیه استقلال آمریکا» (چهارم ژوئیه ۱۷۷۶) و «اعلامیه حقوق بشر و شهروند انقلاب فرانسه» (۲۶ اوت ۱۷۸۹) در زمره‌ی نخستین اسناد حقوق بشری قلمداد می‌شوند که بر پایه‌ی «حقوق طبیعی»، سعی کرده‌اند مجموعه حقوق و آزادی‌هایی را با در نظر داشتن «اصل عدم تبعیض» تدوین کنند. پنهان نمی‌توان کرد که «اصل عدم تبعیض» و برخورداری برابر انسان‌ها از حقوق و آزادی‌های طرح شده در این اسناد، مشخصاً وام‌دار اندیشه‌ی حقوق طبیعی است. «همه مردم برابر آفریده شده‌اند و خداوند به آن‌ها حقوق سلب‌ناپذیری اعطا کرده است» این بخش کوتاهی از «اعلامیه استقلال آمریکا» است که هرچند سکولار نیست و آشکارا واجد رگه‌های مذهبی است، اما به خوبی توانسته است که از اصل ایده‌ی حقوق طبیعی و بهرمندی انسان‌ها از حقوقی ذاتی، سلب‌نشده‌ی و پیشینی، پشتیبانی کند.

مشابه چنین نرُم‌گذاری در «اعلامیه حقوق بشر و شهروند انقلاب فرانسه» (۱۷۸۹)، البته با بیانی سکولار و صریح‌تر آمده است: «انسان‌ها آزاد به دنیا می‌آیند و آزاد می‌زیند و در

اشاره

آیا حقوق دگرباشان جنسی، بخشی از مجموعه حقوق بشر است؟ آیا با اتکا به مبانی و موازین امروزیین حقوق بشر، می‌توان از حقوق و آزادی‌های به حاشیه رانده‌شدگان جنسی جامعه حمایت کرد؟ این یادداشت در پی آن است که با تبیین اصول، مفاهیم و نیز نرم‌هایی که در اسناد و مجموعه‌های حقوق بشری صورت‌بندی و طبقه‌بندی شده‌اند، پاسخی به این پرسش‌ها بدهد.

حقوق طبیعی به مثابه بنیان نظری

یکم - ایده‌ی حقوق طبیعی، نه تنها از پیشینه‌ی قابل توجه‌ای در تاریخ اندیشه سیاسی برخوردار است - ریشه‌های این باور به آرای ارسطو در باب «عدالت» بر می‌گردد - بلکه همین امروز هم، چنان جذابتی در میان برخی از نظریه‌پردازان فلسفه حقوق دارد که بسیاری را مجاب کرده است تا مبانی تئوریک ارزش‌های حقوق بشری را بر پایه‌ی همین دیدگاه یا ذهنیت استوار سازند.

به نظر می‌رسد که ایده‌ی محوری اندیشه‌ی «حقوق طبیعی»، در عین قدمت و تحولاتی که در طول این سده‌ها از سر گذرانده، بسیار ساده باشد؛ بر پایه‌ی این نگرش، انسان‌ها به صرف انسان بودن خود، واجد یک سری از حقوق و آزادی‌ها هستند که برای آنان ذاتی، طبیعی و بخشی از هویت انسانی‌شان است. این حقوق را نمی‌توان از آنها سلب کرد و به نوعی «پیشینی» و غیرقابل انتقال خواهد بود.

نیازهای طبیعی انسان و وضعیتی که در این جهان قرار گرفته است، منشاء و خاستگاه این حقوق و آزادی‌ها است؛ سایر نهادهای برساخته‌ی انسان (نظیر دولت یا نهاد دین) قادر به نادیده گرفتن یا تضييع این حقوق و آزادهای «پیشینی» نیستند. در این چهارچوب، ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی تا آنجایی می‌توانند معتبر باشند که در تقابل با این اصول قرار نگیرند. نادیده گرفتن این حقوق و آزادی‌ها، از آن جهت که خلاف هویت و ماهیت طبیعی انسان‌ها است، به لحاظ اخلاقی، مذموم و نکوهیده است. اندیشه‌ی حقوق طبیعی، در برهه‌هایی طولانی از تاریخ اندیشه‌ی سیاسی و فلسفه اخلاق، زیر سایه‌ی باورهای دینی، صبغه و صورتی مذهبی به خود گرفت و زیر عنوان «حقوق الهی»، معرفی و صورت‌بندی شد. در گستره‌ی این باور، این «خداوند» بود که به جای «طبیعت»، مجموعه حقوقی را برای انسان‌ها در نظر می‌گرفت. منشاء و مشروعیت حقوق و آزادی‌ها، به خداوند بر می‌گشت و «نهاد روحانیت» متولی رسمی معرفی و تفسیر آن بود. «اراده‌ی خداوند»، تنها خاستگاه حقوق قلمداد می‌شد و دستگاه حاکمیت مذهبی نیز این صلاحیت را برای خود قائل بود که این مجموعه را هر



حقوق بشر و حقوق دگرباشان جنسی
بهنام دارایی‌زاده
حقوق‌دان و وکیل دادگستری



برابر قانون با هم برابرند. امتیازات اجتماعی تنها ممکن است بر پایه‌ی مصلحت جمعی یا عمومی وضع شود. «اعلامیه حقوق بشر و شهروند فرانسه، در ادامه و در ماده دوم خوش، هدف هر جامعه سیاسی را «تحقق حقوق طبیعی و زوال‌ناپذیر بشر» معرفی می‌کند.

دوم - با اشاره‌هایی که در بند اول این بخش به تئوری «حقوق طبیعی» داشتیم و به پیش از آن که در بخش‌های بعدی، مشخصاً به جایگاه حقوق دگرباشان جنسی در میان ارزش‌ها و اسناد حقوق بشری پردازیم، باز بر می‌گردیم بر سر پرسش اصلی و محوری این یادداشت: آیا با اتکا به مبانی امروزی حقوق بشر، می‌توان از حقوق و آزادی‌های به حاشیه‌رانده‌شدگان جنسی جامعه حمایت کرد؟ آیا موازین حقوق بشری، همپوشانی و پیوندی با زندگی عینی دگرباشان جنسی دارند؟ واقعیت این است که نظریه‌ی حقوق طبیعی، با همه کاستی‌ها و نقدهای جدی که بر آن وارد است - به ویژه در نقدهای مارکسیستی - کماکان شناخته‌ترین مبنای تئوریک، برای موازین و ارزش‌های حقوق بشری است. شاید برگ برنده‌ی اصلی نظریه‌ی حقوق طبیعی این باشد که به خوبی می‌توان دو ایده‌ی اصلی و محوری حقوق بشر، یعنی «جهان‌شمولی ارزش‌ها» و «اصل عدم تبعیض» را تبیین دهد.

باید در نظر داشته باشیم که نظریه‌ی «حقوق طبیعی»، خاستگاه حقوق و آزادی‌ها را «طبیعت» و «وضعیت ذاتی بشر» معرفی می‌کند. (امری که در چهارچوب بحث ما بسیار اهمیت دارد) از سویی دیگر، این را نیز باید به خاطر بسپاریم که «نیازها و خواست‌های طبیعی آدمی» به منظور بهرمندی از استانداردی مطلوب زندگی، پایه و اساس این نگرش و ذهنیت است. حق حیات، حق بهداشت و سلامت، حق شادی و برقراری آزادانه رابطه با دیگران، زیست فردی و احترام به حریم خصوصی و... از حقوق شناخته‌شده و پایه‌ای است که پیوند آشکاری با زندگی جنسی افراد دارد. نباید فراموش کرد که هویت و گرایش جنسی انسان‌ها «امری طبیعی» یا در نهایت «برساخته‌ی جامعه» است.

به هر کدام از این دو رویکرد اصلی هم که قائل باشیم، در نهایت دشوار بتوان گرایشی و هویت جنسی را در حیطه‌ی «امور اختیاری» افراد قرار داد. گرایش جنسی، امری طبیعی و نرمال است که اراده‌ی افراد در آن نقشی نداشته است. بر این مبادی، با قاطعیت و به روشنی تمام باید گفت که مبانی نظری حقوق بشر، نه تنها با حقوق طبیعی دگرباشان جنسی سازگار است، بلکه به نوعی نماد و مشخصه این تئوری نیز به شمار می‌رود. در ادامه به مهم‌ترین اصول و محورهایی می‌پردازیم که حقوق طبیعی دگرباشان جنسی را با مجموعه‌ی حقوق بشر کنونی پیوند زده است.

اصل عدم تبعیض

اصل «عدم تبعیض»، از بنیادین‌ترین اصول حقوق بشری است؛ بر پایه‌ی این اصل، تمامی انسان‌ها، قطع نظر از این که به چه گروه جنسی، نژادی، قومی، مذهبی یا ... تعلق داشته باشند، می‌باید از تمامی حقوق و آزادی‌هایی مندرج در اسناد حقوق بشری یا سایر اسناد ملی و

چراغ/ نشریه دگرباشان جنسی/ شماره ۷۷/ مرداد ۱۳۹۲

بین‌المللی برخوردار باشند.

حقوق بشر، حقوق «نوع انسان» است؛ نمی‌توان مجموعه حقوقی را در نظر گرفت و آن‌گاه در پراتز گفت که فلاطی حق یا فلاط آزادی شامل آن گروه اقلیتی یا حاشیه‌ای نمی‌شود. فرضاً اگر «حق کار» به رسمیت شناخته می‌شود، نقض آن را بر پایه‌ی ملاحظات نژادی یا جنسی به هیچ وجه پذیرفتنی نیست و باید آن را نقض آشکار حقوق بشر خواند. در ماده‌ی دوم اعلامیه جهانی حقوق بشر آمده است: «هرکس بدون هیچ‌گونه تمایزی، نظیر نژاد، رنگ، جنسیت، زبان، مذهب، باور سیاسی یا هر باور دیگری، خاستگاه ملی یا اجتماعی، دارایی و ولادت یا هر موقعیت دیگری از حقوق و آزادی‌هایی که در این اعلامیه، شمرده شده است برخوردار است. به علاوه، هیچ‌گونه تمایزی نباید بر پایه‌ی موقعیت سیاسی، قضایی یا بین‌المللی کشور یا سرزمینی که شخص به آن تعلق دارد قائل شد، خواه مستقل باشد، خواه تحت قیمومت کشوری دیگر، خواه غیرخود مختار باشد یا به لحاظ تمامیت ملی، تحت هرگونه محدودیتی باشد».

ماده‌ی دوم «اعلامیه جهانی حقوق بشر» به ویژه در متن‌هایی که در زمره‌ی زبان‌های رسمی سازمان ملل است طوری با دقت تنظیم شده است که جای هیچ‌گونه شبهه‌ای باقی نمی‌گذارد که هیچ وضعیتی یا موقعیتی طبیعی، نمی‌تواند مانع برخورداری آدمیان از حقوق شناخته‌شده در اعلامیه باشد. گرایش‌های جنسی انسان یا هویت جنسیتی، او همانند نژاد یا زبان مادی، وضعی طبیعی یا موقعیت ذاتی است که چه به لحاظ اخلاقی و چه به لحاظ حقوقی (دست‌کم بر پایه‌ی مبانی نظری اسناد حقوق بشری) نمی‌تواند اسباب تبعیض میان آدمیان قرار گیرد.

حق حیات

بند یک از ماده‌ی شش کنوانسیون حقوق مدنی‌سیاسی (۱۹۶۶) «حق حیات» را از حقوق ذاتی انسان‌ها معرفی می‌کند؛ مشابه چنین نرم‌گذاری‌هایی، در سایر اسناد حقوق بشری از جمله خود اعلامیه حقوق بشر (۱۹۴۸) هم آمده است. (ماده سه) [۱] هرچند امروزه دیگر حقوق‌دانان، «حق حیات» را صرفاً در حیطه‌ی «منع مجازات اعدام» معرفی نمی‌کنند و برداشتی گسترده‌تر از آن ارائه می‌دهند؛ اما واقعیت امر این است که در برخی از کشورها، از جمله در خود ایران، «حق حیات»، کماکان مسئله‌ای عینی و ملموس است که با ابتدایی‌ترین خواسته و مطالبه‌ی حقوق بشری، یعنی «لغو مجازات اعدام» گره خورده است.

«مجازات اعدام برای همجنسگرایان»، کماکان یک واقعیت عینی عریان در رژیم‌های کیفری برخی از کشورهای اسلامی است؛ روشن است که اعتراض به این مجازات و ذهنیت‌های به شدت همجنسگراهراس، را باید به شیوه‌ها و روش‌های گوناگونی پی گرفت. فرضاً کماکان می‌توان به اسناد حقوق بشری مراجعه کرد و بر پایه‌ی حق ذاتی تمامی انسان‌ها به حیات و منع محروم‌سازی آنان از زندگی - آن هم توسط نهاد قدرت- به وضع و شرایط حاکم اعتراض کرد اما

همان طور که پیش‌تر هم اشاره شد «حق حیات»، صرفاً شامل «منع مجازات اعدام» نمی‌شود و گستره‌ی آن بسیار وسیع‌تر است. احترام به «حق حیات»، یعنی احترام به استاندارد مطلوب زندگی. زندگی که حتی اگر نیازهای زیستی و طبیعی انسان‌ها، هنوز در آن محقق نشده است، دست‌کم به روی کاغذ به رسمیت شناخته شود و مشروعیت داشته باشد.

روشن است که برخورداری از چنین استانداردی از زندگی (به مثابه‌ی یک حق طبیعی مورد حمایت) بدون تامین نیازهای جنسی عاطفی آدمی مقدور نیست؛ از همین روی است که حق حیات را بی‌واسطه باید با حق برخورداری انسان‌ها از رابطه‌ی آزاد جنسی (به دور از هر گونه نرم‌تحمیلی از سوی جامعه) پیوند زد.

زندگی جنسی و حق بر سلامت

حق به سلامت و بهداشت از حقوق اصلی شناخته شده در مجموعه‌ی موسوم به «حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی»، یا حقوق نسل دوم (The second generation of human rights) است. مجموعه حقوقی که حمایت سازمان‌یافته و برنامه‌ریزی شده نهاد دولت را می‌طلبد و می‌باید برای آن برنامه‌ریزی و تامین بودجه و... کرد. از یک نگاه انتقادی، بهداشت و سلامت، «کالا» نیست تا صرفاً عده‌ی معدودی که صاحب ثروتند و زندگی و نیازهاشان برابر «استانداردها» و نرم‌های حاکم تعریف می‌شود، بتوانند از آن بهره بگیرند. واقعیت این است که برخورداری از امکانات بهداشتی و درمانی رایگان، بدون در نظر داشتن هیچ معیار تبعیض‌آمیزی، یک حق همگانی است و دولت‌ها موظفند که از محل بودجه‌های عمومی، چنین امکانات و مراکز مشاوره و بهداشتی و... را برای همگان فراهم آورند.

برای نمونه، برنامه‌های «آموزش جنسی» که با هدف ارتقای سلامت جسمی و روانی شهروندان، از محل مالیات‌های عمومی دولت ارائه می‌شود نه تنها نباید واجد هیچ ارزش هوموفوبیکی باشد؛ بلکه برعکس باید زمینه‌های زدودن این ارزش‌ها را بطن جامعه فراهم کند و به دگرباشان امکان رشد شخصیت جنسیشان را بدهد.

نباید فراموش کرد که سلامت و دسترسی به خدمات بهداشتی و درمانی، یک حق همگانی است و کسی را نمی‌توان به لحاظ گرایش جنسی متفاوت، از این حق محروم کرد. تردیدی نیست که تامین نیازهای طبیعی-جنسی افراد نقش برجسته‌ای در سلامت جسمی و روانی آنان دارد. بنابراین، توجه به حقوق جنسی افراد همجنسگرا از این حیث که به طور مستقیم و بی‌واسطه با سلامت جسمی و روانی آنان مرتبط است، مورد حمایت اسناد حقوق بشری است.

علاوه بر ماده‌ی ۲۵ «اعلامیه جهانی حقوق بشر» که به حق به سلامت اشاره دارد، [۲] مشخصاً ماده ۱۲ «کنوانسیون حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی» هم به این حق می‌پردازد. در بند نخست این ماده آمده است که: «دولت‌های عضو این میثاق، حق هر فرد را برای دستیابی و برخورداری از بالاترین وضعیت سلامت جسمی و روحی،

چراغ/ نشریه دگرباشان جنسی/ شماره ۷۷/ مرداد ۱۳۹۲

به رسمیت می‌شناسند».

مقدمه اساسنامه سازمان بهداشت جهانی نیز برخورداری از به بالاترین استاندارد قابل دسترسی در بخش سلامت را در زمره‌ی حقوق بنیادین بشر (Fundamental Rights) معرفی می‌کند.

لزوم رعایت حریم خصوصی

ارزش‌ها و هنجارهای حاکم در جوامع انسانی، کماکان به گونه‌ای سامان یافته است که رفتارهای جنسی، امری «خصوصی» تلقی می‌شوند که بهتر است در نهان و دور از چشم جامعه انجام گیرد. اگر این امر را به عنوان یک واقعیت عینی بپذیریم، آنگاه، حق «پنهان نگاه داشتن این روابط» یا جلوگیری از کنترل و نظارت بر آن‌ها یا عدم اطلاع دیگری از چگونگی‌ش، وجهی جدی‌تر می‌باید. از سویی دیگر، هوموفوبیای حاکم در بسیاری از جوامع، بر اهمیت «حریم خصوصی» افراد به مثابه یک راه‌کار دفاعی و معقول افزوده است.

با ارجاع به «اصل حریم خصوصی»، دست‌کم به لحاظ حقوقی و تئوریک، می‌توان مانع کنترل جامعه، نهادهای قدرت، خانواده و... بر زندگی خصوصی یا خلوت افراد شد. به رسمیت شناختن سبک‌های مختلف زندگی و زیست فردی انسان‌ها هم می‌تواند وجه دیگری از همین اصل «احترام به حریم خصوصی» باشد و بر پایه آن بشود آن‌ها را تبیین کرد.

ماده‌ی ۱۲ اعلامیه جهانی حقوق بشر، «زندگی خصوصی و امور خانوادگی» را مصون از دخالت معرفی کرده و در ادامه این حق را به اشخاص داده است که در برابر چنین تعرض‌هایی از حمایت قانون برخوردار باشند.

ماده‌ی هشتم کنوانسیون اروپایی حقوق بشر و نیز سایر اسناد منطقه‌ای و جهانی هم کم و بیش موازین و معیارهای مشابه‌ای را تعریف کرده‌اند. حال اگر بخواهیم یک جمع‌بندی کوتاه داشته باشیم، این طور می‌شود صورت‌بندی کرد که حتی در یک جامعه‌ی «هترونورماتیو» (Heteronormative) نیز «رفتارهای جنسی همجنسگرایانه»، که با «ضرورت احترام به حریم خصوصی افراد» مرتبط است، نه تنها به لحاظ اخلاقی قابل دفاع است، بلکه در زمره‌ی حقوق حمایت شده هم قرار دارد.

بازداشت خودسرانه و محاکمه عادلانه

یکی دیگر از مسائلی که نه تنها در ایران، بلکه در سایر کشورهای هم که به طور جدی درگیر ارزش‌های «همجنسگراهراسی» هستند دیده می‌شود، «بازداشت‌های خودسرانه‌ی دگرباشان جنسی است»؛ به این معنا که مقامات پلیس یا نیروهای فشار وابسته به آنان یا حتی خود دولت، در خیلی از زمان‌ها - صرف نظر از این که اساساً چنین اختیار یا مسئولیتی داشته باشند یا نه - در مواجهه با دگرباشان جنسی «سلیقه‌ای» برخورد می‌کنند و حتی اقدام به بازداشت خودسرانه آن‌ها می‌کنند.

واقعیت امر این است که در بسیاری از تجمع‌ها یا گردهمایی‌های



اعتراضی، دگرباشان جنسی بیش از سایرین در معرض خطر بازداشت، برخوردهای خشونت‌آمیز پلیس یا حتی تجاوز و خشونت‌های جنسی قرار دارند. ممکن است افراد در ابتدا، مشخصاً به سبب ظاهر یا رفتار متفاوتشان بازداشت نشوند، اما پنهان نمی‌توان کرد که این امر در روند بازداشت، طول بازداشت و حجم فشارهای جسمی و روانی بر آنان موثر است.

ماده‌ی نه اعلامیه جهانی حقوق بشر و نیز ماده‌ی نه کنوانسیون حقوق مدنی‌سیاسی (۱۹۶۶) بازداشت خودسرانه افراد را رد و محکوم کرده است. [۳] در ماده‌ی نه کنوانسیون حقوق مدنی‌سیاسی آمده است: «هر کس، حق آزادی و امنیت شخصی دارد. هیچ کس را نمی‌توان خودسرانه دستگیر یا بازداشت کرد. از هیچ کس نمی‌توان سلب آزادی کرد؛ مگر به جهات و طبق آیین دادرسی مقرر و به حکم قانون».

علاوه بر موازین بین‌المللی، خود رژیم حقوقی ایران هم مشخصاً تمهیداتی را به منظور منع بازداشت خودسرانه‌ی افراد و در دفاع از امنیت و آزادی فردی آنان مقرر کرده است. در متن قانون اساسی ایران (اصل ۳۲) آمده است: «هیچ کس را نمی‌توان دستگیر کرد؛ مگر به حکم و ترتیبی که قانون معین می‌کند.» آیین دادرسی کیفری ایران و قانون حفظ حقوق شهروندی نیز، تمهیدات مشابه‌ای را در نظر گرفته است. اما با همه‌ی این تدابیر حقوقی، واقعیت امر این است که بازداشت خودسرانه و آزار و اذیت دگرباشان جنسی توسط پلیس و به بهانه‌های واهی، بسیار شایع است. بهانه‌های که حتی صورت و ظاهر قانونی هم ندارند.

برای نمونه، مبدل‌پوشی جرم نیست و در هیچ کجای رژیم حقوقی ایران هم اشاره نشده است که اگر کسی لباس جنس مخالف خود را بپوشد، جرمی مرتکب شده است. با این همه، بسیاری از دگرباشان جنسی، تجربه‌های گوناگونی از خودسری‌های پلیس، در موارد بسیار کوچک‌تر و یا با حساسیت‌های کم‌تری دارند.

این دست از برخوردهای فراقانونی علیه دگرباشان جنسی، صرفاً هم محدود به مرحله‌ی «بازداشت افراد» نمی‌شود. واقعیت امر این است که در طول دوران رسیدگی و حتی به هنگام صدور احکام قضایی، دگرباشان جنسی – حال چه در مقام شاکی باشند و چه در مقام متهم – قربانی تعصبات و برخوردهای تبعیض‌آمیز قضات و سایر مقامات قضایی می‌شوند. رفتارهایی که به طور مستقل و به طور قطع، نقض جدی «حق برخوردای از موازین یک دادرسی منصفانه» (Right to a fair trial) به شمار می‌رود. حقی که نه تنها به موجب «اعلامیه جهانی حقوق بشر» به رسمیت شناخته می‌شود (ماده نه) بلکه در چهارچوب برخی از مهم‌ترین معاهدات بین‌المللی، نظیر کنوانسیون حقوق مدنی‌سیاسی (مواد ۱۴، ۱۵، ۱۶) هم گنجانده شده است و مورد حمایت قرار گرفته است.

حق کار

نقض حق کار و دست‌یابی به فرصت‌های برابر شغلی نیز از دیگر

مواردی است که به طور مستقیم و عینی، با زندگی دگرباشان جنسی مرتبط است و موازین و اسناد حقوق بشری، مسلماً چنین تبعیض‌هایی را در محیط‌های کاری یا به هنگام استخدام‌ها و... بر نمی‌تواند. «سازمان بین‌المللی کار» (ILO) تبعیض در تامین حق کار و دست‌یابی به فرصت‌های برابر را مشخصاً موضوع یک معاهده‌ی مستقل قرار داده است (معاهده‌ی شماره‌ی ۱۱۱، ۱۹۵۸) در همان ماده نخست معاهده با آوردن نمونه‌هایی آمده است که اعمال هرگونه تبعیضی علیه افراد محکوم است.

همان طور که پیش‌تر نیز گفته شد، به اصل «عدم تبعیض» در اسناد مختلفی پرداخته شده است. (فرضاً اعلامیه جهانی حقوق بشر یا ماده‌ی دوم کنوانسیون حقوق کودک) اما در میان همه‌ی این اسناد، کنوانسیون حقوق مدنی‌سیاسی در این بحث ما، از چند جهت برای ما اهمیت دارد؛ نخست این که دولت ایران عضو این پیمان‌نامه است و مهم‌تر این که: در سال ۱۹۹۴ کمیته‌ی حقوق بشر (نهاد ناظر بر کنوانسیون) با اشاره به ماده‌ی دوم این سند و نیز ماده ۲۶ – که به «برابری افراد در برابر قانون» اشاره دارد – یک نظریه مهم دارد. بر پایه این نظریه، ارجاع به واژه سکس (sex) در متن ماده ۲ و ۲۶ باید شامل گرایش جنسی (Sexual orientation) هم بشود.

حقوق دگرباشان جنسی در گستره‌ی اسناد

علاوه بر نکات و مواردی که تا کنون اشاره شد، در حوزه‌های دیگری هم می‌توان به همپوشانی‌های حقوق دگرباشان جنسی و موازین حقوق بشری اشاره کرد؛ برای مثال، می‌توان به حق تشکیل خانواده (ماده ۱۶ اعلامیه جهانی حقوق بشر)، «آزادی در انتخاب پوشش»، «حق پناهندگی» – در کشورهایی که افراد در خطر شکنجه یا حتی مرگ قرار دارند – و یا «آزادی برگذاری گردهمایی» و... اشاره داشت. فهرست و یا مواردی که در بخش پیشین اشاره شد را کماکان می‌توان ادامه داد. اما قصد ما پرداختن به تمامی این حوزه‌ها نبود؛ بلکه بیش‌تر می‌خواستیم به دامنه‌ی پیوندی اشاره کرده باشیم که میان مفاهیم حقوق بشری و حقوق انسانی و طبیعی دگرباشان جنسی وجود دارد. به هر روی، در ادامه‌ی این یادداشت و در بخش آخر، به مهم‌ترین اسناد اشاره می‌شود که به منظور صورت‌بندی حقوقی این پیوند – عمدتاً در چهارچوب سازمان ملل – تنظیم شده‌اند.

درحقیقت از ابتدای تشکیل سازمان ملل در ۱۹۴۵ تا سال ۱۹۹۴ – دست‌کم در چهارچوب سازوکارهای مرسوم و شناخته‌شده‌ی سازمان ملل – هیچ حرکت، تلاش یا نشانه‌ی مشخص قابل قبولی در حمایت و پشتیبانی از حقوق همجنسگرایان و یا سایر دگرباشان جنسی صورت نگرفت. آن چه در پی می‌آید تنها اشاره‌ای است مختصر به کوشش‌ها و اقداماتی که در این سه دهه اخیر انجام گرفته است.

در ۱۹۹۴ کمیته‌ی حقوق بشر سازمان ملل (نهاد ناظر بر کنوانسیون حقوق مدنی‌سیاسی ۱۹۶۶) در قضیه معروف به (Toonen v.)

(Australia) تصمیم مهمی گرفت که تا آن موقع، در چهارچوب سازوکارهای معمولاً محتاط و محافظه‌کار سازمان ملل، به نوعی جدید یا بدیع بود. بر پایه‌ی این رای کمیته، حمایت‌های کنوانسیون حقوق مدنی‌سیاسی (به مثابه یکی از اصلی‌ترین اسناد حقوق بشری در سطح جهان) با اشاره به واژه سکس در متن ماده دو شامل «گرایش‌های جنسی» نیز می‌شود.

۲۰۰۲

در ماه ژوئن سال ۲۰۰۲ «گروه کاری بازداشت‌های خودسرانه» سازمان ملل، (Working Group on Arbitrary Detention) مشخصاً، بازداشت افراد به سبب همجنسگرا بودن و یا درگیر بودن در روابط همجنسگرایانه را «نقض حقوق بشر» خواند. ۲۰۰۶

در روزهای ششم تا نهم نوامبر سال ۲۰۰۶، کنفرانس مهم و چندجانبه‌ای در شهر یوگی‌کارتای (Yogyakarta) اندونزی برگزار شد. اصول تصویب شده در این کنفرانس که بعدها به «اصول یوگی‌کارتا» مشهور شد؛ نه تنها یکی از منسجم‌ترین مجموعه اصول و موازینی است که تا کنون در رابطه با حقوق دگرباشان جنسی گردآوری شده، بلکه به نوعی توانسته است اعتبار و پذیرش جهانی نیز بیابد.

این سند، هرچند به لحاظ حقوقی «معاهده» یا «کنوانسیون» به شمار نمی‌رود و ضمانت اجرایی خاصی هم ندارد، اما به عنوان یک سند توصیه‌ای، همان گونه که اشاره شد مهم، موفق و کاملاً تاثیرگذار بوده است. ده‌ها حقوق‌دان، وکیل دادگستری و قاضی در کنار نمایندگان پرشماری از سازمان‌های غیردولتی، کنشگران حقوق جنسی و برخی از مهم‌ترین شخصیت‌های حقوق بشری و از مقامات سازمان ملل و... در این نشست در جاوای اندونزی شرکت کردند. این سند و مفاد ۲۹گانه آن را شاید بتوان نخستین تلاش حقوقی کارآمد و منسجم، در رابطه با تدوین و معرفی اصولی دانست که در سطح بین‌المللی باید در حمایت از حقوق دگرباشان جنسی لحاظ شود.

۲۰۰۸

درست در شصتمین سالروز تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر (دسامبر ۲۰۰۸) مجمع عمومی سازمان ملل، قطع‌نامه‌ای مهم در محکومیت نقض حقوق بشر بر پایه‌ی گرایش و هویت جنسی تصویب کرد. این قطع‌نامه، در همان زمان به امضا ۶۶ کشور از پنج قاره جهان رسید. علاوه بر کشورهای به اصطلاح توسعه‌یافته غربی، بسیاری از کشورهای آمریکا لاتین و آفریقایی هم این قطع‌نامه را امضا کردند.

۲۰۱۰

در دسامبر سال ۲۰۱۰ آناند گروور (Anand Grover) گزارش‌گر ویژه سازمان ملل در زمینه‌ی دست‌یابی به سلامت، در گزارشی که ماه آوریل آن سال ارائه داد، ابراز نگرانی کرد که «جرم‌انگاری روابط همجنسگرایان»، در حقیقت دارد به عنوان مانعی در راه «آموزش‌های جلوگیری از ایدز» عمل می‌کند و به خاطر همین نیز با حق به سلامت

افراد (The right to health) در تضاد قرار دارد.

۲۰۱۱

در آخرین روز هجدهمین دوره از نشست‌های شورای حقوق بشر در ژنو سوئیس (ژوئن سال ۲۰۱۱) به پیشنهاد دولت آفریقای جنوبی، قطع‌نامه‌ای مهم صادر شد که به نوعی نخستین تلاش و اقدام جدی «شورای حقوق بشر» (UNHRC) در حمایت از دگرباشان جنسی و نفی خشونت و تبعیض علیه آنان به حساب می‌آید. «شورای حقوق بشر» نهادی بین‌دولتی است و این نمایندگان دولت‌ها هستند که در آن حق رای دارند و طبیعتاً این نمایندگان مواضع و سیاست‌های دولت‌های متبوع خود را پی می‌گیرند. به هر روی، این قطع‌نامه به رغم مخالفت‌های جدی روسیه و کشورهای اسلامی و برخی دیگر از دولت‌های آفریقایی، در نهایت با کسب ۲۳ رای مثبت در برابر ۱۹ رای منفی و سه رای ممتنع تصویب شد.

۲۰۱۱

«کمیساریای عالی حقوق بشر سازمان ملل» در دسامبر سال ۲۰۱۱ گزارشی جامع و نسبتاً مفصل در پیوند با قوانین تبعیض‌آمیز و خشونت علیه افراد بر پایه‌ی «گرایش و هویت جنسیشان» منتشر کرد. بر اساس این گزارش، در ۷۶ کشور جهان، هنوز روابط جنسی همجنسگرایان به نوعی «جرم» محسوب می‌شود و در پنج کشور نیز (از جمله ایران) این روابط حتی می‌تواند منجر به مجازات مرگ شود.

در این گزارش، به جنبه‌های مختلف تبعیض در زندگی همجنسگرایان و خشونت‌هایی که علیه آنها به کار گرفته می‌شود اشاره شده و به نوعی نخستین گزارشی است که «کمیساریای عالی حقوق بشر» در رابطه با نقض حقوق جنسی و نقض حقوق بشر بر اساس «گرایش و هویت جنسی» منتشر کرده است.

۲۰۱۲

در ماه مارس سال ۲۰۱۲، به دنبال ارائه گزارش «کمیساریای عالی حقوق بشر» در زمینه‌ی «خشونت و تبعیض بر پایه گرایش و هویت جنسی»، شورای حقوق بشری نشست‌ی برگزار کرد و در آن، عالی‌ترین مقام اجرایی سازمان یعنی دبیرکل، بانکی مون، خشونت و تبعیض علیه دگرباشان جنسی را مثابه یک «ترژدای فراموش‌نشده‌ی» و «لکه‌ای بر وجدان جمعی» جامعه بشری خواند.

توضیحات بیشتر:

[۱] ماده سه اعلامیه جهانی حقوق بشر: «هر فردی حق زندگی، آزادی و امنیت شخصی دارد.»

[۲] بخشی از ماده ۲۵ اعلامیه جهانی حقوق بشر: «هر شخصی حق دارد که از مراقبت‌های پزشکی و خدمات اجتماعی ضروری برخوردار شود.»

[۳] ماده نه اعلامیه جهانی حقوق بشر: «هیچ کس را نباید خودسرانه توقیف، حبس یا تبعید کرد.»



مطالعه رفتار و فرآیندهای روانی می‌باشد. رفتار به فعالیت‌ها و اعمالی اشاره دارد که قابل مشاهده و قابل اندازه‌گیری هستند، مانند صحبت کردن و راه رفتن اما فرآیندهای روانی به اعمالی اشاره دارد که به صورت مستقیم قابل دیدن نیست و نمود آن‌ها را می‌توان در رفتار و دیگر فرایندها مشاهده کرد، مانند تفکر و هیجان! روانشناسی امروز به حدود ۵۴ رشته و شاخه متفاوت از قبیل روانشناسی بالینی، روانشناسی کودکان استثنائی، روانشناسی صنعتی و سازمانی، روانسنجی، روانکاوی، روانشناسی مهندسی، روانشناسی فیزیولوژیک و... تقسیم شده است! روانشناسی به مطالعه مفاهیمی مانند هوش، رفتار، هیجان‌ها (احساسات)، روابط درونی و شخصیتی فرد می‌پردازد.

پ. حقوق در کنار روانشناسی

از آن زمان که برای اولین بار واژه‌ی همجنس‌گرایی در ادبیات روانشناسی جای خود را در اجتماع در پی تلاش برای کشف عاملی ذاتی به عنوان ریشه این پدیده پیدا کرد، اولین گام نزدیکی این مفهوم روانشناسانه به مسایل حقوقی بود که اکثر جوامع حقوقی درگیر پیدا کردن انواع مجازات‌ها به اشکال مختلف بودند.

نکته‌ای که در اینجا به چشم می‌خورد رابطه‌ی مطالعات این علم با سایر علوم دیگر مانند حقوق موضوع مورد بحث این مقاله است. در نگاه اول در رابطه این دو علم اولین چیزی که به ذهن متبادر می‌شود همان مطالعات جرم‌شناسانه در علم حقوق است که بسیار روابط نزدیکی با مطالعات روانشناسی دارد.

پاسخ به سوالاتی همانند جرم چیست و مجرم کیست و علل ظهور جرم خاص در یک اجتماع چیست و... ولی در اینجا موضوع دیگری مد نظر ما است که چهره‌ای دیگر از نزدیکی این دو علم را آشکار می‌کند و آن تلاش برای رسیدن به سلامت روانی زیر سایه‌ی مفاهیم متقابل این دو رشته در زندگی یک همجنس‌گرا می‌باشد.

اگر امتداد زندگی یک همجنس‌گرای ایرانی مورد بررسی قرار دهیم مشاهده می‌شود که واقعیت‌های فرهنگی و اجتماعی و باورهای دینی و وضعیت حقوقی یک کشور در سرنوشت فرد بسیار موثر است حال اگر تناسب این مفاهیم یا زندگی فرد در نظر گرفته نشود، سرانجام خوشی در انتظار نخواهد بود به ویژه اگر این فرد از جامعه اقلیت جنسی باشد که در اینجا بحث ما تاثیر و لزوم ارتباط مفاهیم روانشناسی و حقوقی با یکدیگر در ارتباط با همجنس‌گرایان در ایران است.

سلامت روانی چیست؟

تعریف سازمان بهداشت جهانی سلامت روانی را اینگونه

برای زندگی یک همجنس‌گرا و احقاق حقوق او در ایران، چالش‌های زیادی وجود دارد که وقتی ما از نگاه حقوقی به این چالش‌ها که منجر به صدمات جسمی و روانی فراوانی شده است نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که به‌طور روزمره برای عبور یا مواجهه با این بحران‌ها گاه به مشاور حقوقی و گاه به مشاوره‌ی یک روانپزشک یا روانشناس نیازمند می‌باشد. اینجا است که به رابطه‌ی تنگاتنگ این دو رشته و تاثیر متقابل مفاهیم آن‌ها بر یکدیگر پی می‌بریم و شدت این تاثیر زمانی است که بخواهیم وضعیت حقوقی یک همجنس‌گرای ایرانی یا سایر اقلیت‌های جنسی را در ارتباط با مفاهیم روانشناسی و آموزه‌هایی که از کلینیک‌های مشاوره‌ی ایرانی برای زندگی بهتر و کمک به سلامت روانی این افراد می‌شود را در مقایسه با واقعیت‌های حقوقی جامعه‌ی ایرانی ببینیم.

مسائل مورد بحث در این مقاله که به آن می‌پردازیم به شرح زیر است:

۱- تعریف علم حقوق و روانشناسی و رابطه‌ی این دو رشته با یکدیگر

۲- سلامت روانی

۳- مشکلات یافتن روانشناسی که درک صحیحی از همجنس‌گرایی داشته و خود دچار آسیب روانی دیگر به نام همجنس‌گرا هراسی یا همجنس‌گرا ستیزی نباشد.

۴- لزوم آگاهی روانشناس از توانایی و محدودیت‌های قانونی زندگی همجنس‌گرایان در ایران.

تعریف حقوق و علم روانشناسی و روابط این دو علم با یکدیگر برای آشنایی بیشتر به بحث مورد نظر تعریف کوتاهی را از هر دو علم مذکور و روابط آن‌ها با یکدیگر به میان می‌آوریم.

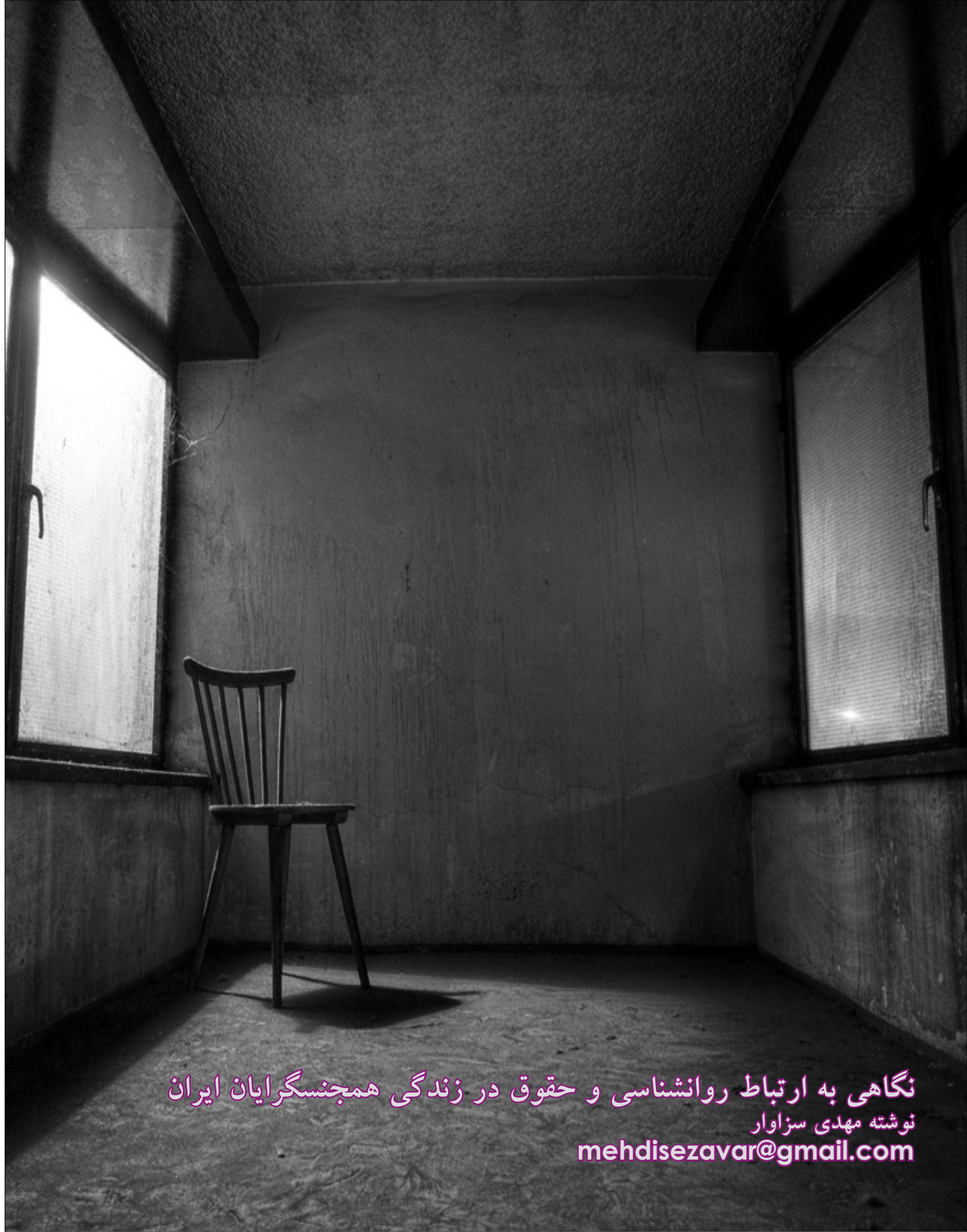
الف. تعریف علم حقوق:

مجموع قواعدی که بر اشخاص، از این جهت که در اجتماع هستند، حکومت می‌کند. انسان موجودی است اجتماعی که میان همگنان خود به سر می‌برد. به حکم طبیعت، شخص در اجتماع کوچک پدر و مادر زاده می‌شود و در سایه مراقبت و تربیت این گروه نیازهای مادی و معنوی خویش را تامین می‌کند. ولی، پس از دوران کودکی نیز او با دیگران زندگی می‌کند و با همکاری آنان به خواست‌های خود می‌رسد.

انسان اندیشمند از آغاز خودشناسی دریافت که بقای اجتماع او با آشوب و زورگویی امکان ندارد و ناچار باید قواعدی بر روابط اشخاص، از جهتی که عضو جامعه‌اند، حکومت کند و امروز مجموع این قواعد را «حقوق» می‌نامند.

ب. تعریف علم روانشناسی

بر کسی نو بودن علم روانشناسی پوشیده نیست و شاید یکی از افتخارات این علم همین صفت آن می‌باشد. روانشناسی، علم



نگاهی به ارتباط روانشناسی و حقوق در زندگی همجنس‌گرایان ایران

نوشته مهدی سزاوار

mehdisezavar@gmail.com

تسلط کافی برای برخورد و حل این ماجرا را دارد، دغدغه‌هایی است که اگر درست پیش نرود، خود آسیب‌هایی جدی‌تر از آسیب‌های اجتماعی در پی خواهد داشت.

متأسفانه بسیاری از همجنسگرایان و سایر اقلیت‌های جنسی در ایران بارها با این تجربه‌ی تلخ مواجه شده‌اند که برای حل دغدغه‌ها در جامعه‌ای که از هر جهت در این زمینه مواضع تندی دارد و برای رسیدن به درک بهتر به روانشناس مراجعه می‌کنند و حال ممکن است این روانشناس خود دارای آسیب‌های روانی دیگری به نام همجنسگرا هراسی یا همجنسگرا ستیزی باشد و گاه بسته به عقاید مذهبی یا وابستگی سیاسی خود نه تنها گره‌ای از کار را باز نکند، بلکه فرد را در میان کلافی سردرگم رها سازد. این بسیار سخت است که فردی از جامعه‌ی اقلیت جنسی از سوی متخصصین و مشاوران روانشناسی هم طرد شود.

متأسفانه بسیاری از همجنسگرایان هنگام برخورد با مراکز مشاوره این را شاهد بوده‌اند که متخصصین این رشته از واژه‌های درست و علمی در شأن افراد مطابق با استانداردهای رشته‌ی خود استفاده نکرده‌اند. برای مثال در بسیاری از پرونده‌های همجنسگرایان در ایران به جای کلمه‌ی «همجنسگرا» از «همجنسباز» استفاده شده است که وقتی پرونده‌های ایشان در خارج از کشور مورد بررسی قرار گرفت، مورد تعجب بسیاری از روانشناسان خارج از کشور بود.

آسیب رفتار ناشایست یا بدون تسلط کافی به این موضوع از هر آسیب و دشواری اجتماعی و فرهنگی دیگری سخت‌تر و دامنه‌ی تخریب وسیع‌تری بر زندگی فرد خواهد داشت.

لزوم درک روانشناس از قوانین کشور در مورد همجنسگرایی

یکی از مهمترین مسایلی که در زمینه‌ی زندگی همجنسگرایان در رابطه با متخصصان روانشناسی وجود دارد، توصیه‌های روانشناسان ایرانی برای کمک به بهبود زندگی یک همجنسگرا در ایران است که در مواردی دیده می‌شود این توصیه‌ها با واقعیت‌های حقوقی یک کشور متناسب نیست و گاهی در تضاد کامل با قوانین است و عمل به این توصیه‌ها مترادف یا ساخت سندی برای محکومیت و مجرمیت فرد است.

بعد از تمام دشواری‌هایی که یک همجنسگرا برای پیدا کردن روانشناسی که او را انکار نکرده و نسبت به هویت او موضع‌گیری نکند متحمل می‌شود، موضوع دیگر لزوم آشنایی نسبی این روانشناس با قوانین کشور در مورد خطرات احتمالی است که ممکن است با تجویز راهکارهایی که برای تعادل بهتر زندگی فرد، متناسب با هویت متفاوت جنس او ارائه می‌دهد، رفته رفته این جلسات مشاوره فرد را در بیرون از جلسه‌ی گفتگو به مجرمی تمام عیار از نگاه قانون تبدیل کند. هرچند که این ضعف و اجحاف از سوی قانون است ولی نیاز است محدودیت‌ها و امکانات قانونی هر دو سوی این ماجرا را بسنجیم و با این سنجش گوشه‌ای دیگر از سختی‌هایی که همجنسگرایان و دیگر

تعریف کرده است:

سلامت روانی عبارت است از کیفیت زندگی یک فرد که می‌تواند توانایی‌های خود را شناسایی کند و با استرس‌های روزمره به راحتی کنار بیاید. یک فرد سالم از لحاظ روانی باید بتواند به راحتی کار کند و با جامعه در مشارکت باشد. بر اساس این تعریف، شاخص‌های رفتاری فردی با سلامت روانی به شرح زیر می‌باشد:

- نسبت به خود احساس آرامش دارند و احساس امنیت می‌کنند.
- توانایی خود را در حد واقعی ارزیابی می‌کنند
- به خود احترام گذاشته و کمبودهای خود را پذیرفته
- به حقوق دیگران احترام می‌گذارند.
- می‌توانند به دیگران علاقه‌مند شوند و دیگران را دوست بدارند.
- می‌توانند احترام و دوستی دیگران را جلب کنند.
- می‌توانند نیازهای خود را برآورده سازند و برای دشواری‌های خود راه‌حل پیدا کنند.

حال با توجه به تعریف و شرایط بالا تا حدی می‌توان دور یا نزدیک بودن به این تعریف را سنجید. شاید تعریف سازمان جهانی بهداشت را بتوان یک تعریف عمومی نامید و شاید در تمامی جوامع صدق نکند، به عنوان مثال سطح استرس وارده به فردی که در یک کشور با اقتصاد ضعیف زندگی می‌کند، به مراتب بیشتر از افرادی است که در جوامع پیشرفته زندگی می‌کنند، ولی با نگاه کلی خود معیاری است برای سنجش شرایط یک کشور جدا از ویژگی‌های خاص آن.

مراجعه به روانشناس در ایران هنوز با مشکلات فرهنگی روبه‌رو است تا آنجایی که عده‌ای رفتن به مرکز مشاوره را به معنای امضای سندی مبنی بر داشتن بیماری روانی می‌پندارند که در سال‌های اخیر تلاش‌هایی از طرف انجمن‌های روانشناسی خارج و داخل ایران برای از بین بردن این فرهنگ شده است.

روانشناسی بدون آسیب روانی

اینکه درگیری‌های روزمره شخصی که با هویت جنسی‌اش در خویشتن خود یا تطبیق آن با اجتماع مشکل دارد در یک سو و در سویی دیگر مراجعه به روانشناسی برای حل بحران‌های روانی این مسئله و رسیدن به سلامت روانی برای یک زندگی سالم و آرام در یک نگاه شاید پیچیده به نظر نیاید، ولی گذر از هر یک از این مراحل فرآیندی پیچیده است که همراه با تضییع حقوق فردی است که در این ماجرا تنها برای رسیدن به سلامت روانی خویشتن کوشش کرده است.

در فرهنگی که مراجعه به روانشناس و مشاوره گرفتن برای زندگی آسوده‌تر در نگاه سنتی جامعه، برچسب بیماری را به خود انگاشتن است، مراجعه‌ی یک همجنسگرا به روانشناس برای درک صحیح‌تر از زندگی در صورتی که این مرکز مشاوره زیر نظر کدام ارگان دولتی یا غیردولتی اداره می‌شود یا اینکه مرکز مشاوره‌ی عمومی یا خصوصی

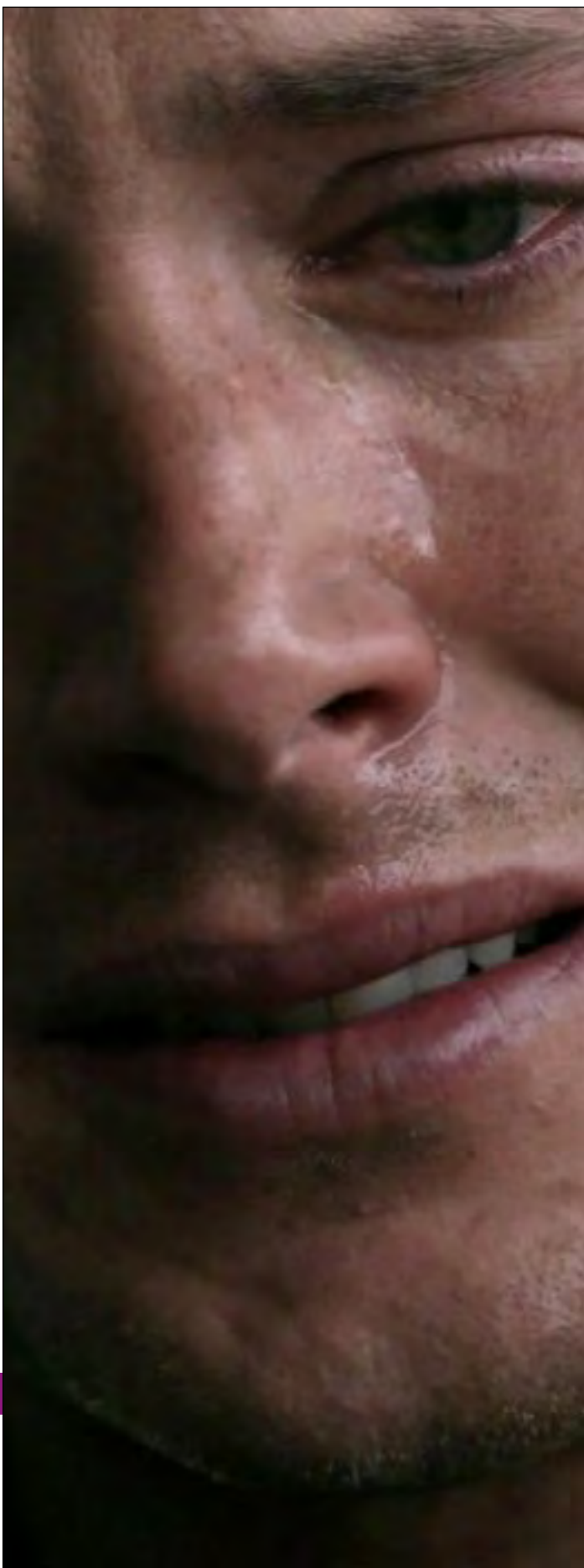
اقلیت‌های جنسی در ایران متحمل می‌شوند را آشکار کنیم. برای مثال همجنسگرایی که سال‌ها هویت خود را با ترس و اضطراب و ناشناختگی به دوش کشیده حال با توصیه‌ی روانشناس خود که او را درک می‌کند و بیمار یا منحرف نمی‌داند می‌خواهد به جمع دوستانی چون خود برای و کسب مهارت زندگی با مفاهیم هویت جنسی‌اش برود. همزمان با این توصیه‌ی روانشناس اتفاق حقوقی دیگری در جریان است که به محض ورود و تلاش برای تعامل با دیگر همجنسگرایان از سوی شخص، با چندین عنوان مجرمانه بر اساس قوانین مختلف مدنی و جزایی و رایانه‌ای مواجه است که اگر همراه با تشویق مشاوره‌ی روانشناسی نامتناسب به وضعیت حقوقی کشور همراه شده باشد حتماً با مشکلات جدی و مجازات کیفری مواجه خواهد شد.

بی‌توجهی به قوانین و مقررات و بازتاب آن در جامعه و خلاصه‌تر ناآگاهی از حقوق شهروندی مشکلی فراگیر در ایران است که تنها شامل موضوع مورد بحث ما نیست، ولی آنچه که از جامعه‌ی روانشناسی ایران به دلیل تخصص خود که انتظار می‌رود دارای درک بهتری از مسئله‌ی همجنسگرایی باشد و بارها هم شاهد آن توسط روانشناسانی دلسوز بوده‌ایم این است، جامعه‌ی اقلیت جنسی ایران که از خارج و داخل کشور همه‌ی نهادهای اجتماعی را سعی دارد به خود و حقوق خود متوجه کند، از روانشناسان آگاه به‌عنوان یکی از اهرم‌های موثر در رسیدن به برابری حقوقی خود در این مسیر می‌خواهد تا با دقت نظر به پیچیدگی‌های زندگی همجنسگرایان در ایران این جامعه را متوجه لزوم تناسب مشاوره‌ها با قوانین داخلی ایران کند که فردی که سال‌ها اسیر سختی‌های شناخت هویت جنسی خود بوده و سعی دارد پله پله خود را از استرس و افسردگی و اضطراب و عذاب وجدان رها کند، ناگهان خود را در میان عناوین مجرمانه‌ی پیچیده در میان قوانین جزایی ایران ببیند که ناشی از درک ناصحیح مفاهیم حقوقی و روانشناسی باشد.

اینجا تصویری از عجبین شدن این دو رشته‌ی علمی است که در زندگی یک همجنسگرا که برای رسیدن به سلامت روانی و آرامش به‌عنوان حقی از حقوق تمام انسان‌های آزاد، نمود پیدا می‌کند و این فرصتی است که نزدیک شدن علوم و رشته‌های علمی مختلف را برای خدمت به زندگی بهتر و در شأن تمام انسان‌ها ببینیم.

فهرست منابع:

- ۱ - مقدمه‌ی علم حقوق دکتر کاتوزیان
- ۲ - قانون مجازات اسلامی
- ۳ - ترجمه‌ی فارسی اساسنامه‌ی سازمان بهداشت جهانی
- ۴ - مقاله‌ی روانشناسی رشد دکتر مجد
- ۵ - حقوق جزای عمومی دکتر اردبیلی



به این ترتیب، درام اودیپ^۳ به وضوح نمایان شده است که در آن عرصه، فرد دگرجنسگرا می‌تواند با خیال راحت حرکت کند. این شرایط برای پسر همجنسگرا فراهم نیست. اگر فرض شود که والدین غافل از احساسات همجنسگرایانه‌ی پسر خود در دوران کودکی هستند یا با انکار و ترس با آن برخورد می‌کنند، باید پذیرفت که نقش یک پسر همجنسگرا در این میان، درهم و برهم است. اول به این دلیل که او نسبت به پدر مشتاق است و این ممکن است منجر به اعمال ناخواسته یا آگاهانه‌ی پدر برای کنار کشیدن از احساسات شهوانی پسرش باشد. عیسی (۱۹۸۸) به جزئیات منفی تأثیر این رفتار پدر که ممکن است در اعتماد به نفس پسران همجنسگرا اثر سوء داشته باشد، اشاره کرده است. او همچنین گفت کناره‌گیری پدر، ممکن است به توضیح این نکته کمک کند که چرا اغلب مردان همجنسگرا در روان‌درمانی‌ها، از وجود پدرانی سرد و فاصله‌گیر خبر می‌دهند. دومین و شاید اصلی‌ترین نکته این است که پسر همجنسگرا احساسات رقابتی و پرخاشگرانه به سمت مادری دارد که ناخواسته اما کاملاً منطقی، ممکن است که پیش‌بینی داشتن «عشق دوران کودکی» با پسرش را کرده باشد. مادر پسر همجنسگرا ممکن است از نظر جسمی و هیجانی نسبت به کودکی ابراز محبت می‌کند که نه تنها از نظر جنسی علاقه‌مند به او نیست، بلکه احساس رقابت با وی دارد و اقدامات تلافی‌جویانه‌ای برای اشتیاق خود نسبت به پدر پیش‌بینی می‌کند و در پس تمامی اقدامات محبت‌آمیز مادر با لنزی تحریف شده، انگیزه‌ی تهاجم و انتقام می‌یابد. از این رو، پسر همجنسگرا، مادر خود را اغواکننده، مداخله‌گر، بدخواه و پرخاشگر توصیف می‌کند و این به سادگی به موجب این واقعیت است که رفتارهای معقولانه مادر وی، با زندگی درونی عاطفی‌اش سازگار نبوده است (گلد اسمیت؛ ۱۹۹۹). تصور کنید کسی را رقیب عشقی خود می‌پندارید و او را بزرگ‌ترین رقیب و دشمن برای رسیدن به عشق خود می‌دانید اما او در مقابل مدام به شما نزدیک شده و ابراز محبت و حمایت می‌کند! چه احساسی پیدا می‌کنید؟ احساس فریب خوردن و اغوا شدن خواهید داشت! این دقیقاً همان احساسی است که پسران همجنسگرا در کودکی نسبت به مادر خود دارند! با توجه به این عدم تطابق با انتظارات والدینی، احساسات پسر همجنسگرا نسبت به پدر و مادر نه تأیید و نه قابل ابراز است. به همین دلیل، پسر همجنسگرا به طور قابل توجهی متضرر می‌شود. زیرا هیچ‌گاه خود را در روابط دوران کودکی‌اش به عنوان فردی موثر یا مطلوب تجربه نمی‌کند. از سویی رفتار عاشقانه‌ی وی نسبت به پدرش اغلب با سردی از سوی پدر مواجه می‌شود (چرا که پدران تحمل رفتارهای «لوس» و

توضیح: در بخش پایانی این سلسله مقالات، به نظریه عیسی و گلد اسمیت در مورد رابطه پسران همجنسگرا با مادران‌شان خواهیم پرداخت. بدیهی است که مطلب ذیل تنها شرح و ترجمه‌ی نظریه‌ی این دو روانکاو است که نقل به مضمون شده است.

چرا در طول تاریخ روانکاوی همواره مردان همجنسگرا توصیفات یکسانی از مادر خود ارائه داده‌اند؟ آیا واقعاً مادران این مردان حایز ویژگی‌هایی خاص و متمایز هستند یا اینکه روش روانکاوانه با عینک خاصی به این مادران نگریسته و برچسب زده است؟ شاید بتوان گفت هر دو گزینه تا حدودی می‌تواند قابل بررسی باشد با این حال داده‌های بالینی حاصل از معانی آن‌ها، باید در چشم‌اندازی خاص مورد بازبینی قرار گیرد (گلد اسمیت؛ ۱۹۹۹).

در سال ۱۹۸۸ ریچارد عیسی چهارچوب روانکاوی ارائه شده در مورد همجنسگرایی مردان را مورد فرمول‌بندی مجدد قرار داد. کار وی شامل بر این نکته بود که پسران همجنسگرا از شاهراه تحولی مشترک عبور می‌کنند که شامل یک گرایش زودرس به همجنس است و نکته اساسی نظریه او می‌گفت تخیلات همجنس‌دوستانه^۱ از پایین‌ترین سنین کودکی (حدود چهار یا پنج سالگی) در این افراد وجود دارند. این سن، معادل مرحله اودیپی در پسران دگرجنسگرا است. با این تفاوت که موضوع اولیه^۲ عشق در پسران همجنسگرا، پدر است. عیسی (۱۹۸۸) استادانه بر رابطه پدر-پسری متمرکز شده است. در طول این مرحله از تحول، نه تنها برای پسران همجنسگرا، پدر موضوع اولیه عشق است، بلکه مادر رقیب اصلی است! به این ترتیب، برای حل موفق تعارض این مرحله از رشد، پسر همجنسگرا باید یاد بگیرد بر خشم و پرخاشگری خود نسبت به مادر درعین حال ترس از انتقام او تسلط یابد.

پسران و دختران دگرجنسگرا اغلب «عشق دوران کودکی» را با والد جنس مخالف خود تجربه می‌کنند. این نکته نه تنها در روانشناسی بلکه در ادبیات و اصطلاحات روزمره‌ی مردم نیز دیده می‌شود: اصطلاحاتی رایجی مانند «دختر کوچولوی بابا» و «پسر شیطون ماما». این یک مفهوم خاص روانتیک نیست، بلکه اشاره به تعامل فرزند و والدین دارد. کودکان دگرجنسگرا، رقابت با والد همجنس را به طور ضمنی و یا به صراحت تجربه می‌کنند که احساسات رقابتی و تهاجمی بین پدر و پسر یا دختر و مادر را شکل می‌دهد. دختران با تقلید و بازی در نقش مادر و بروز رفتارهایی مانند مراقبت از کودکان یا آراستن خود با مادران خود رقابت می‌کنند. پسران نیز با ورزش و بازی‌های هجومی‌تر به رقابتی پنهان نسبت به پدر می‌پردازند (همان منبع).

روانکاوی گرایش به همجنس - از افسانه تا واقعیت
بخش سوم - معمای مادران
صدرا اعتمادی - روانشناس بالینی
gmail.com@275.sadra



آن‌ها افتخار می‌کنند. آن‌ها فرزندان خود را خاص و بهتر از «پسران محله» معرفی می‌کنند (به نقل از گلد اسمیت؛ ۱۹۹۹).

برای پسر، پوشیدن این «هاله»ی خوب بودن، در تقابل با احساسات پرخاشگری و یا رقابت‌جویانه نسبت به مادر قرار می‌گیرد. علاوه بر این، وی تصور می‌کند ابراز اشتیاقش نسبت به پدر منجر به اقدامات تلافی‌جویانه از سوی مادر می‌شود. از این رو، این دو عامل نقش خاصی را ایجاب می‌کنند و نشانگر احساسات متضادی در پس خود خواهند بود. از جمله تلاش برای جلب رضایت مادر و ترس از دست دادن محبت او (همان منبع).

در نتیجه، رابطه پسر همجنس‌گرا با مادرش ممکن است به طور غیر منتظره‌ای خالی از اصطکاک آشکار به نظر برسد، در حالی که او پرخاشگری و خصومت خود را نسبت به مادر بطور ناخودآگاه مهار می‌کند. در نتیجه، رابطه می‌تواند به طور سطحی، بسیار عاری از تنش به نظر برسد. به علاوه، این واقعیت دارد که پسر، به منظور حفظ نقش عامل دوگانه، ممکن است همدلی زیادی نسبت به زندگی عاطفی مادر خود نشان دهد. مادر و پسر ممکن است این نزدیکی را علاقه پندارند. مادر در این وضعیت، ناخواسته ممکن است فکر کند که پسر همجنس‌گرایش دوست داشتنی و عاری از مشکل است. در حالی که پسر در حال مبارزه با احساس بی‌کفایتی به خاطر ناتوانی از برآوردن انتظارات والدین است و حس دوگانگی شدیدی را نسبت به مادر حس می‌کند. مادر نمی‌داند سوخت بسیاری از دشمنی‌های آینده‌ی پسرش، از خصومت ناخودآگاه نسبت به او تأمین می‌شود! باید توجه داشت که این امر می‌تواند به خصوص در مورد بیمارانی از قبیل کسانی که در نوشته‌های قبلی روان‌کاوی توصیف شده‌اند، صادق باشد. در این بیماران، مشکلات مادر در ازدواجش و یا ارتباط با پدر خود، منجر به نگرانی و محبت افراطی‌اش نسبت به پسر خود می‌شود. در حالی که به طور کلی آشکارا نسبت به سایر مردان متخاصم است (همان منبع).

homoerotic fantasies .
primary object .

. اودیپ قهرمان اسطوره‌ای یونانی است که پدر خود را کشت و با مادر خود همبستر شد. فروید با الهام از این نمایشنامه، مفهوم عقده‌ی اودیپ را مطرح کرد که به تعارضاتی اشاره دارد که طبق باور روان‌کاوی هر کودکی بین ۳ تا ۵ سالگی آن را با میل به والد غیرهمجنس و رقابت با والدهمجنس تجربه می‌کند. طبق فرمول‌بندی روان‌کاوی، عقده‌ی اودیپ ممکن است به دلایلی در همجنس‌گرایان بطور معکوس رخ داده باشد.

Double Agent .
Phenotypical .
Corbett .
Coates & Zucker .

«دخترانه» را از سوی پسران خود ندارند) و از سوی دیگر، این واقعیت موجود است که اکثر مردان همجنس‌گرا احساس «متفاوت» بودن را در سنین خیلی پایین گزارش می‌دهند اما معمولاً به سرعت در می‌یابند که تفاوت خاص خود را باید به بهترین نحو مخفی نگه دارند. به این ترتیب، پسر همجنس‌گرا نمی‌تواند به طور منطقی احساسات اودیپی خود نسبت به والدینش را (اشتیاق نسبت به پدر و خشم نسبت به مادر) ابراز کند (همان منبع).

یک پسر همجنس‌گرا دارای آناتومی مردانه است که مجموعه‌ای از انتظارات را در دیگران به وجود می‌آورد. با این حال وی نمی‌تواند این انتظارات و نقش‌هایی را که از او انتظار می‌رود، برآورده سازد. به همین دلیل و از آنجایی که وی فاقد توانایی و یا اقتدار برای ایجاد تغییرات مهم در محیط خود است، وی نقش یک «عامل دوگانه» را برعهده می‌گیرد. هر چند این نقش، شاید به کودکان همجنس‌گرا منحصر نباشد، پسر همجنس‌گرا به طور مداوم تمایلات همجنس‌خواهانه‌ی خود را در انزوا قرار می‌دهد. از جمله این تمایلات خود را نسبت به پدرش و همچنین احساس پرخاشگری خود را نسبت به مادرش را

پنهان می‌کند. علاوه بر این، او ممکن است از مجموعه انگیزه‌های مخالف و متضاد خودش آگاه باشد. بنابراین در اصل، او در خانه به عنوان یک عامل دوگانه، به مجموعه‌ای از احساسات متضاد خویش مجال بروز می‌دهد. این تنش در محیط و در اثر فشار کلیشه‌های رایجی که از مردانگی و زنانگی ارابه می‌شود، پیچیده‌تر می‌شود. او حق انتخاب محدودی دارد اما تلاش می‌کند با یکی از این تصاویر کلیشه‌ای خود را سازگار کند. با این حال وی فرصتی برای ادغام هویت خود به صورت معتبر و مقتدرانه نمی‌یابد. بنابراین وی نه تنها تبدیل به «عامل دوگانه»^۴ می‌شود، بلکه در تلاش برای همانندسازی با هر دو جنس تبدیل به یک فرد متظاهر می‌شود. نکته‌ی جالب توجه این است که این زندگی دوگانه و دغل بازی در پسران همجنس‌گرا به راحتی توسط بزرگسالان قابل شناسایی است (گلداسمیت، ۱۹۹۹).

در چارچوب موجود، تنشی بین ویژگی‌های ظاهری^۵ و زندگی درون-روانی یک پسر همجنس‌گرا وجود دارد که در رابطه با مادرش به اوج می‌رسد. اگر پدرش از نظر احساسی از او کناره‌گیری کرده باشد، پسر در برابر طرد شدن از سوی مادر آسیب‌پذیر می‌شود و طلب کردن مادر برای وی مناسب‌تر است. مادران، اغلب به طور منطقی، پسران همجنس‌گرای خود را ایده‌آل می‌بینند - فارغ از شرایط درون-روانی این پسران - تنها به این دلیل که آن‌ها اغلب به فعالیت‌های پرشور و شر و بی‌نظم و ترتیب علاقه‌مند نیستند و ممکن است حساس‌تر و همدلانه‌تر رفتار کنند (کوربت^۶؛ ۱۹۹۶). در مطالعه مشابه‌ای کوتاه‌تر و زوکر^۷ (۱۹۸۸) دریافتند مادران پسران دچار اختلال هویت جنسیتی (ترنس جندریسم) توجه خود را به تفاوت‌های این کودکان نسبت به همسالان‌شان معطوف نمی‌کنند. در عوض بسیاری از آن‌ها پسرانشان را خوب، آقا، مهربان و دارای ویژگی‌های مسالمت‌آمیز می‌شناسند و به



روزهای آمریکا با تمام وجود حس می‌شد. زمانی که بیکر طرح خود را به سازمان پرچم سان‌فرانسیسکو برد تا برای تظاهرات ۱۹۷۹ تولید انبوه شود، از وی خواسته شد تا رنگ صورتی پر رنگ را حذف کند، متأسفانه صورتی از نظر تجاری یک رنگ در دسترس نبود و بیکر در پرچم اولیه آن را به صورت دستی رنگ کرده بود.

آخر آن سال، هنگامی که هاروی میلک، اولین سرپرست آشکار همجنسگرای شهر ترور شد، کمیته تظاهرات پراید ۱۹۷۹ پرچم بیکر را به‌عنوان یک سمبل کامل برای کل جامعه‌ی دگرباش شناخت، تا در زیر آن در اعتراض به این تراژدی متحد شوند، این کمیته رنگ نیلی را حذف کرد تا رنگ‌ها به‌طور مساوی در مسیر تظاهرات تقسیم شوند: قرمز، نارنجی و زرد در یک سمت خیابان و سبز، آبی و بنفش در سمت دیگر آن. این ورژن همچنین با تئوری رنگ سنتی مطابقت دارد - سه رنگ ابتدایی و سه رنگ ثانویه در هنر - به‌جای طیف رنگ‌های روشن ROYGBIV قرمز، نارنجی، زرد، آبی، نیلی و بنفش، بنابراین پرچم شش رنگ امروز، در طی تظاهرات پراید ۱۹۷۹ متولد شد و به نمایش درآمد.

این پرچم همچون آتشی در کل شهرهای کشور آمریکا گسترش یافت. حتی به‌طور رسمی توسط انجمن بین‌المللی پرچم‌سازان به رسمیت شناخته شد. در سال ۱۹۸۹ هنگامی که josh stuart رئیس west Hollywood از صاحبخانه‌اش به‌خاطر منع وی از آویختن پرچم در بالکنش شکایت کرد و به موفقیت رسید، پرچم شش رنگ به شناخت بین‌المللی رسید. در تظاهرات استون‌وال نیویورک در سال ۱۹۹۴ یک پرچم رنگین‌کمان غول‌پیکر یک مایلی با ۳۰ فوت (حدود نه متر) عرض میان مسیر تظاهرکنندگان توسط دو هزار داوطلب حمل شد.

پرچم رنگین‌کمان

بسیاری تا اسم از نمادهای دگرباشان به میان می‌آید اولین چیزی که برایشان زنده می‌شود پرچم رنگین‌کمانی با شش رنگ است، اما می‌دانیم قبل از اینکه شش رنگ جای خود را تثبیت کند، رنگ‌های اولیه پرچم دگرباشان چه بود و یا اصلاً می‌دانیم از چه زمانی پرچم رنگین‌کمان جای خود را در هر مراسم و مکانی که دگرباشان حضور دارند باز کرده است؟

پرچم رنگین‌کمان به یکی از نمادهای پر کاربرد و شناخته شده برای جنبش همجنسگرایان تبدیل شده است. ایده‌ی کلی رنگین‌کمان جدید نیست، رنگین‌کمان‌ها از زمان‌های قدیم در تمام فرهنگ‌ها چون یونانی، آفریقایی، بومیان آمریکایی و سلطنت‌ها استفاده می‌شده‌اند. حتی ائتلاف رنگین‌کمان jesse jackson که مختص دگرباشان نبود، از رنگین‌کمان به‌عنوان نماد آزادی استفاده کرده است.

پرچم رنگین‌کمان به شکلی که ما امروزه آن را می‌شناسیم، توسط هنرمند سان‌فرانسیسکوئی گیلبرت بیکر در سال ۱۹۷۸ ابداع شد، در آن زمان نیاز به یک نماد برای همجنسگرایان احساس می‌شد تا بتوان هر سال برای تظاهرات غرورگی و لذت‌جویی سان‌فرانسیسکو از آن استفاده کرد، بیکر از منابع مختلفی الهام گرفت، از جنبش هیپی‌ها تا جنبش حقوق مدنی سیاه‌پوستان، و ایده رنگین‌کمان با هشت رنگ را ارائه کرد. رنگ همیشه نقش مهمی در جنبش حقوق همجنسگرایان ایفا کرده است، به‌طور نمونه انگلیس ویکتوریایی، همجنسگرایی را با رنگ سبز نشان گذاری کرد، بنفش کمرنگ در دهه ۱۹۶۰ بکار می‌رفت و صورتی هم از مثلث صورتی نشانه همجنسگرایان مرد در اردوگاه‌های نازی گرفته شد بود استفاده می‌شد، در نهایت رنگ‌های پرچم همجنسگرایان هم از این قاعده مستثنی نبود.

بیکر شرح داد که رنگ‌های انتخابی او هر کدام نشانگر یک جنبه‌ی متفاوت از زندگی گی‌ها و لذت‌جویی‌هاست:

- صورتی پر رنگ نشانگر جنسیت
- قرمز نشانگر زندگی
- نارنجی نشانگر التیام یافتن
- زرد نشانگر خورشید
- سبز نشانگر طبیعت
- آبی نشانگر هنر
- نیلی نشانگر توازن
- بنفش نشانگر روح

بیکر و سی داوطلب دیگر نمونه پرچم‌های بزرگ را برای تظاهرات ۱۹۷۸ با دست و در خانه‌هایشان دوخته و رنگ کردند، این کار مستلزم روح جمعی و نشاطی بود که آن



نمادهای جمعیت‌ها و جنبش‌های همجنسگرا، دوجنسگرا و دوجنسگوناگان

بخش دوم: پرچم‌ها

گردآوری و ترجمه: الهام.سین و رسول معین

rasoolmoien@gmail.com

LIFE

HEALING

SUNLIGHT

NATURE

SERENITY

SPIRIT

می‌شود. لازم به یادآوری است این پرچم بیشتر در جامعه همجنسگرایان رایج است اما تمام گرایش‌ها را در بر می‌گیرد.

یک نوع پرچم پراید چرم دیگر که محبوبیت زیادی بدست نیاورده، یک پرچم رنگین‌کمان اصلاح شده به وسیله ی رده‌ی مشکی است، این پرچم شباهت زیادی با پرچم پیروزی بر ایدز دارد و به راحتی اشتباه گرفته می‌شود و به همین دلیل با استقبال زیادی روبه‌رو نشده است.

پرچم پراید خرس (bear) با bear با خرس یک اصطلاح مهربانانه است که برای مردان همجنسگرا با وفور موی بدن، به خصوص روی صورت و قفسه‌ی سینه‌شان استفاده شده است. بیرها همچنین تمایل دارند که مقداری مسن‌تر و چاق‌تر باشند، پرچم پراید بیر نشانگر این گروه است. این پرچم توسط یک کافه بیرها به نام spags ابداع شد. رده‌های آبی نشانگر آسمان‌اند و رده‌ی سبز نشانگر زمین است. در بین این دو تمام بیرهای دنیا قرار دارند. سفید برای بیرهای قطبی، سیاه برای بیرهای سیاه و قهوه‌ای برای بیرهای قهوه‌ای و نشان دست زرد، خورشید است که نشانگر روح است. در حالی که این پرچم پرکاربردترین سمبل بیرهاست اما رسمی نیست. گروه‌های بیر تمایل دارند که پرچم‌های محلی خودشان و سنبل‌هایی محلی برای آن را ارائه کنند.

مثل هر سمبل دیگری، تنوع‌هایی که در پرچم رنگین‌کمان پدید آمده نامحدودند. ورژن آمریکایی پرچم همراه با مضمون راه راه و ستاره است، یا پرچم همراه با مثلث یا پرچم همراه با حرف لاند، این پرچم همچنین الهام بخش حلقه‌های آزادی بود - شش حلقه‌ی فلزی در هر کدام از رنگ‌های شش‌گانه‌ی پرچم به صورت زنجیر که معمولاً به‌عنوان گردنبند، دستبند و دسته کلید مورد استفاده قرار می‌گیرد. ضمناً این پرچم یک ابزار افزایش شادی و تفریح برای جنبش حقوق همجنسگرایان هم بوده است.

هنگامی که پرچم‌های بزرگ رنگین‌کمان نخستین بار در مسیر تظاهرکنندگان توسط حمل‌کنندگان در گوشه‌ها و سمت‌های مختلف حمل شد، آن‌ها فهمیدند که مردم در مسیر تظاهرات پول خرد را در گودی ایجاد شده در مرکز پرچم می‌ریختند! در ابتدا بعضی افراد جامعه‌ی همجنسگرایان از این کار احساس رنجش کردند - آن‌ها نمی‌خواستند که مردم به آن‌ها ترحم نشان بدهند - اما جنبش‌ها تنها با روح سر پا باقی نمی‌مانند، بسیاری سازمان‌ها با این واقعه با اشتیاق برخورد کردند و این کار تا اکنون ادامه دارد.

پرچم رنگین‌کمان بر حقوق همجنسگرایان بدون شخصی کردن آن صحنه می‌گذارد - این پرچم یک نماد همه منظوره است که می‌تواند توسط هر کسی جدا از گرایش جنسی‌شان استفاده شود - این جنبه همچنین پرچم همجنسگرایان را برای نمایش در موارد «موافق با همجنسگرایان» هم مفید نموده است که ممکن است لزوماً به این معنا نباشد که شخص دارنده‌ی آن همجنسگرا یا دوجنسگراست. این نوع از برابری و همه‌شمولی چیزی است که جنبش همجنسگرایان سخت برای آن تلاش می‌کند.

پرچم پیروزی بر ایدز

جامعه همجنسگرا از بزرگترین اهداف ویروس ایدز بوده است. یک گروه از سان‌فرانسیسکو یک اصلاح را برای پرچم رنگین‌کمان پیشنهاد کردند، به‌وسیله یک رده‌ی سیاه در پایین آن برای زنده نگه داشتن یاد تمام کسانی که در طی این سال‌ها به‌خاطر ویروس ایدز از دست داده‌ایم. استوار Leonard Matlovich، یکی از نشانداران سابق جنگ ویتنام که در حال مرگ با خاطر ویروس ایدز است، پیشنهاد کرد هنگامی که درمان برای ایدز کشف شد، تمامی رده‌های سیاه از این پرچم‌ها حذف شوند و به‌طور رسمی در Washington D.C سوزانده شوند.

پرچم پراید چرم‌پوش‌ها (leather) چرم)

پرچم پراید چرمی توسط هنرمندی به نام Tony DeBlase ساخته شده و اولین بار در ۲۸ می ۱۹۸۹ در مسابقه آقای چرم‌پوش (Mr. Leather) شیکاگو به نمایش درآمد. این پرچم به‌عنوان یک سمبل برای جمعیت چرم‌پوش، افرادی که علاقه‌مند به چرم‌پوشی هستند و کسانی که از سکس همراه با شکنجه خود یا دیگری لذت می‌برند، لاستیکی‌پوش‌ها و دیگر اقسام فیتیش‌های جنسی استفاده

<http://www.breadandwatertheatre.org>

<http://en.wikipedia.org>

<http://www.snopes.com/lost/bearflag>

<http://www.bearflagmuseum.org/History.html>

<http://www.members.greenmountain-leather.com/PrideFlag>



برایمان آشنا هستند، بسیار برایمان تأثیرگذار خواهند بود. در جریان داستان برای شخصیت‌ها می‌گیریم اما این گریه‌ها بیشتر به حال خودمان است.

آقای چپوسکی به جای آنکه سعی در تکرار ساختار قسمت به قسمتی کتاب بکند، ما را به دنیایی آشنا با خودمان و از دریچه نگاه چارلی، صدای او و با چند فلش‌بک و البته دوربینی شناور در همه‌جا در جریان داستان قرار می‌دهد. البته نتیجه آن نیز از پیش معلوم است که اصولاً تبدیل به محلی برای نمایش بازیگران جوان و خوش‌قیافه می‌شود و از همه هم شاخص‌تر ازرا میلر است که با اتکا به شوخ‌طبعی و بذله‌گویی‌های منحصر به فرد و همجنسگرایانه‌اش تکراری می‌کند. حضور ازرا میلر در این فیلم به نسبت زنده‌تر از لوگان لرمین و اما واتسون است. یکی از جنبه‌های جذاب فیلم برای مخاطب همجنسگرا را می‌توان ارجاعاتی دانست که در گوشه و کنار فیلم به چشم می‌آید و یکی از مهم‌ترین‌هایش اجرای نمایش موزیکال و بسیار محبوب *the rocky horror picture show* است که توسط همین گروه دوستان اجرا می‌شود.

البته رابطه بین برد و پاتریک نیز شاید مورد توجه قرار گیرد. برد شخصیتی محبوب در مدرسه است و دوست ندارد به عنوان یک همجنسگرا شناخته شود، پدری خشن و سخت‌گیر دارد و هنوز به مرحله پذیرش گرایش جنسیش نرسیده است به نحوی که برای بودن با پاتریک هر بار مست می‌کند تا روز بعد بتواند ادعا کند جوری مست بوده که هیچ چیز از روز قبل به خاطر ندارد و این جریان هفت ماه ادامه دارد تا آنکه به قول چارلی آن کار را با هم می‌کنند و برد می‌گوید که پاتریک را دوست دارد ولی اگر پدرش بفهمد او را می‌کشد و او هم حتماً به جهنم خواهد رفت اما پاتریک از این راضی است که دیگر برای بودن با او نیازی به مست کردن ندارد. ناگفته پیداست که پدر برد بالاخره از موضوع باخبر می‌شود و گمانم بین شما کمتر کسی باشد که نتواند حدس بزند بعد از آن چه پیش می‌آید. فیلم‌هایی با این مضمون بسیار ساخته شده‌اند اما آنچه که این فیلم را با هم‌ژانرهایش متفاوت می‌سازد پایان‌بندی آن است که البته شاید به نظر مخاطب همجنسگرا چندان نوآورانه نیاید. اگر به خاطر داشته باشید در چراغ نمونه‌ای از این نوع داستان‌ها را با معرفی *mysterious skin* گرگ اراکی داشتیم که از قضا ترومای شخصیت اول این فیلم شباهت بسیار زیادی به برایان در *mysterious skin* دارد. البته *mysterious skin* فیلمی تلخ بود با پایانی بسیار غم‌انگیز ولی «مزایای گوشه‌گیر بودن» امیدوارانه خاتمه می‌یابد.

هفت اختلاف بزرگ بین کتاب و فیلم «مزایای گوشه‌گیر

» همیشه عشقی را می‌پذیریم که فکر می‌کنیم لیاقت‌اش را داریم».

لااقل استفن چپوسکی از آن کارگردان‌ها نیست که متهم به خیانت به یک رمان محبوب، یا سانسور بخش‌های غیراخلاقی آن بشود. او نه تنها کارگردان این اقتباس ادبی پر فروش تین‌ایجری است، بلکه کتاب آن را نیز در سال ۱۹۹۹ خودش نوشته است.

داستان فیلم نیز مانند کتاب با زندگی چارلی (لوگان لرمین) شروع می‌شود که یک نوجوان مالخولیایی است که در سال ۱۹۹۱ (سال وقوع داستان) سعی در انطباق خود با محیط جدید دبیرستان دارد. دعای او اجابت شده و می‌تواند وارد جمع دوستانی شود که در مرکزیت آنها پاتریک (ازرا میلر) همجنسگرا و خواهر ناتنی او سم (اما واتسون) قرار دارند که سال آخر تحصیلی‌شان را می‌گذرانند. او به واسطه این دو به گروه دوستانشان راه پیدا می‌کند که از آن جمله مری الیزابت (متی ویتمن)، دختری است که چندین بار به طرزی کنایه‌آمیز بودایی معرفی می‌شود و همین دختر به عنوان جاده‌صاف‌کنی برای ورود چارلی به دنیای رابطه جنسی عمل می‌کند. چارلی از این مدخل ابتدا جایگاهش را میان دوستانش یافته و بعد به شناخت خود می‌پردازد. در ادامه شاهد این خواهیم بود که چارلی چه‌طور محبوب جمع شده و رابطه‌ای عاطفی با سم برقرار می‌کند اما همه این دوران خوش که به زحمت به دست چارلی اکنون اجتماعی آمده است، با پایان سال تحصیلی و رفتن دوستانش به کالج به باد می‌رود. چارلی که پیش از این نیز اختلالات روانی‌ای را از خود بروز داده است، این بار با منشاء اصلی ضربه روحی قدیمیش که یک تجاوز جنسی از جانب خاله‌اش بوده است مواجه می‌شود و پس از روان‌درمانی به زندگی عادی‌اش باز می‌گردد.

اضطراب ناشی از ورود به دوره نوجوانی ممکن است برای هر کس نسبت به دیگری متفاوت باشد اما معمولاً فیلم‌هایی که درباره این سال‌های اندوه‌بار و پر از سردرگمی ساخته می‌شوند، به‌ندرت از قالب‌های شناخته شده‌شان عدول می‌کنند. در مورد این فیلم هم همین قانون صادق است. البته اگر پایان و نتیجه‌گیری فیلم را کنار بگذاریم - پایانی که انصافاً حساسیت را با دیگر فیلم‌های هم‌نوع خود جدا کرد. البته در فیلم‌های کوئیر چنین نمونه‌ای داشته‌ایم که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

فراتر از تمام این آب و رنگ‌ها، چیزهایی از این سال‌ها باقی مانده‌اند که بسیاری از ما از آن‌ها تجربیاتی مشترک داریم و ترس‌ها، رویاها و مورد آزار و اذیت قلدرها قرار گرفتن از آن جمله هستند و از آن رو که بسیاری از این ترس‌ها و اشک‌ها

the perks of being a wallflower

BASED ON THE CRITICALLY ACCLAIMED NOVEL

COMING SOON

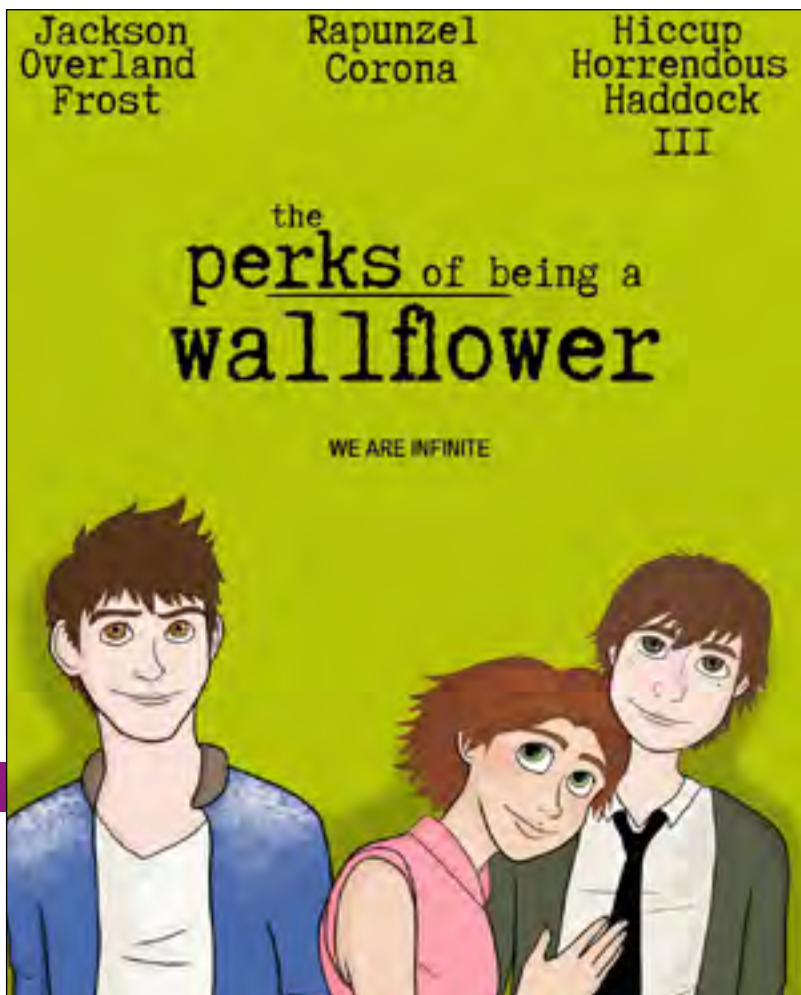
مزایای گوشه‌گیر بودن

نوشته احسان

ehsan.cheraq@gmail.com

WE ARE INFINITE





صورتی رنگ کردن ابزارآلات کلاس کارگاهشان است. بیش از هر شخصیتی که از دید چارلی شناخته‌ایم، پاتریک بوده است که توانسته است به کاراکتر خودش هویت ببخشد.

۵. در صحنه تونل، آهنگ landslide فلیت‌وود مک با Heroes دیوید بوئی عوض می‌شود. شاید یکی از جزئیات کوچک باشد اما تأثیر بسیار زیادی بر روی فضای فیلم می‌گذارد. landslide آرام و البته کمی تراژیک است اما آهنگ بوئی شاد و بسیار پرحرارت است. این آهنگ به آن احساس «بی‌کراچی» که سم از آن یاد می‌کند معنایی جدید می‌بخشد. به نظرم این بهترین تفاوتی است که کتاب با فیلم دارد.

۶. مفاهیم مذهبی متفاوتی در کتاب وجود دارند. ما هرگز از اقوام نزدیک چارلی و مخصوصاً پدر بزرگ نژادپرستش چیزی نمی‌بینیم و در برداشت سینمایی، چپوسکی خانواده او را کاتولیک نشان می‌دهد. این کمی عجیب است چون چارلی در کتاب عنوان می‌کند که او به خدا اعتقاد دارد اما والدینش مذهبی نیستند. افزودن مذهب کمی فضای داستانی را تغییر می‌دهد اما به چپوسکی این اجازه را می‌دهد که راحت‌تر بین صحنه‌های مختلف حرکت کند.

۷. آخرین هدیه کریسمس چارلی به پاتریک که یک شعر غم‌انگیز با مضامین خودکشی است از فیلمنامه حذف شده است. شعر ربط چندانی به موضوع داستان ندارد. برای آنکه در فیلم خوانده شود هم بسیار بلند است اما بخش مهم و تأثیرگذاری در دوستی بین او و سم، پاتریک، مری الیزابت، آلیس و باب است. با از دست رفتن این شعر ضربه‌ای به فیلم وارد نمی‌شود اما شاید خوانندگان کتاب دوست داشتند که آن را در فیلم نیز ببینند.

روی هم رفته، استفن چپوسکی توانسته است تمام بخش‌های مهم و مورد علاقه طرفداران کتاب را روی پرده بیاورد و فیلم او در به تصویر کشیدن زندگی، رشد و بزرگ شدن در شهرهای حاشیه‌ای آمریکا در اوایل دهه نود به موفقیت چشمگیری دست پیدا کرد. حضور این شخصیت‌های محبوب کتاب روی پرده سینما دلپذیر بود اما حذف شدن بعضی قطعات و ارجاعات ادبی داستان نیز کمی غم‌انگیز بود. گرچه کتاب و فیلم از یک داستان یکسان استفاده می‌کردند اما در هر دو عناصر منحصر به فردی وجود دارد که آن‌ها را از هم متمایز می‌کند. از وجود هم کتاب و هم فیلم «مزایای گوشه‌گیر بودن» خوشحالم و این از آن حرف‌ها نیست که درباره آثار اقتباسی زیادی بگویم.

بشنویم و چون این تنها وجهی از چارلی نیست که باید تماشايش کنیم، وضعیت ذهنی بیننده نیز آسوده‌تر خواهد بود.

۲. خانواده چارلی در فیلم حضور دارند اما در اکثر قسمت‌ها به دلیل کمبود زمان و جریان روایی از متن داستان کنار گذاشته شدند. به این معنا که نمی‌توانیم رفتار خشن و تند خواهرش را ببینیم. یکی از ناراحت‌کننده‌ترین قسمت‌های داستان جایی است که خواهر چارلی از دوست پسرش سیلی می‌خورد و متعاقب آن، ساختار قدرت در روابط این دو شخصیت تغییر پیدا می‌کند. این اتفاق در فیلم هم روی می‌دهد اما اهمیت آن بسیار کمتر از آن چیزی است که در متن داستان شاهد آن هستیم.

۳. ما می‌توانیم فضای پویای کلاس‌های معلم چارلی، بیل را ببینیم. مطمئناً این کلاس‌ها در کتاب نیز به تصویر کشیده شده‌اند اما در فیلم می‌توانیم بیل را به عنوان انسانی چند وجهی شاهد باشیم. او همچنان شعار معروف «همیشه عشقی را می‌پذیریم که فکر می‌کنیم لیاقتش را داریم» را ورد زبانش دارد اما مجبور است سؤال‌هایی هم درباره مطالعات تابستانی داشته باشد. او برای چارلی به عنوان یک مربی رفتار می‌کند اما در عین حال شخصی است که سعی دارد شور و اشتیاق را در وجود دانش‌آموزانش شعله‌ور نگاه دارد.

۴. پاتریک صحنه را به آتش می‌کشد. می‌دانیم که پاتریک در داستان آدمی برونگرا، با شلوغ‌کاری‌های خودش است و رابطه‌ی فوق‌العاده‌ای با خواهرش سم دارد. با این حال پاتریکی که از راه می‌دهد بار کمی چشم‌گیری دارد و شوخی‌های نابی می‌کند، مخصوصاً در یکی دو صحنه که در کتاب نیز قرار ندارند و از آن جمله



بودن»

«مزایای گوشه‌گیر بودن» استفن چپوسکی یک رمان کوتاه و تروتمیز با قالبی نامه‌مانند و یک‌جانبه است که طی آن شخصیت اول داستان چارلی داستان را از طریق ارسال نامه به دوستی ناشناس روایت می‌کند. هرچند در فیلم، داستان بیشتر از یک دیدگاه بیرونی روایت می‌شود اما کم‌وبیش هنوز هم به آن شکل نامه‌نویسی خود اشاراتی دارد و به نظر تغییر مناسبی را شاهد هستیم.

بیشترین دلیل موفقیت این فیلم خود چپوسکی بوده است که علاوه بر نوشتن کتاب، فیلم‌نامه را نیز خودش نوشته است و کارگردانی فیلم را نیز خود بر عهده گرفته است. خیلی از اوقات رمان‌نویس‌ها در اقتباس ادبی حرفی برای گفتن ندارند و این خود دلیلی برای فوق‌العاده بودن این فیلم است. چارلی، پاتریک و سم عزیز در دانه‌های چپوسکی هستند و او نیز به جای آنکه آن‌ها را به دست دیگری بسپارد، خودش کمک می‌کند تا به خوبی بر روی پرده بدرخشند.

بیشتر تغییراتی که در فیلم به وجود آمدند موفقیت‌آمیز بودند اما تنها دلیل آن این است که بیشتر تغییرات بسیار سطحی و کوچک هستند و هرگز به تغییر جهت اصلی داستان دست نمی‌زنند. در ادامه هفت تغییر عمده‌ای که بیشتر از همه به چشم می‌آیند را مرور خواهیم کرد. خطر لو رفتن داستان

۱. چارلی در کتاب کمی بامزه‌تر، جسورتر است و لذتی که از حضور دوستانش می‌برد نسبت به فیلم کمتر است. چون ما در فیلم از نقطه‌نظر چارلی به دنیا نگاه نمی‌کنیم، لازم نیست تمام مکالمات با خودی که او در هنگام صحبت با دوستانش انجام می‌دهد را نیز

یک: شخصیت تان را عوض کنید.

البته منظورم این نیست که طوری عوض شوید که دیگر خودتان نباشید! برعکس. خودتان باشید. شروع کنید به لبخند زدن. با آدم‌ها حرف بزنید. مهمانی بروید و در جمع دوستان تان شاد باشید. از مشاخره با دیگران و بد زبانی و از آدم‌هایی که غم به دل تان می‌ریزند دوری کنید. بخندید! البته مراقب باشید زیاده‌روی نکنید. آدم‌های خیلی خوشحال گاهی روی اعصاب‌اند و به این دلیل ممکن است دوستان تان را از دست بدهید.

آیا دلتان می‌خواهد زندگی تان رنگی شود؟ همه‌ی ما نیاز داریم... رنگارنگ پوشیدن برای نوجوانان امروزی که در زندگی‌شان ظاهراً نگرانی ندارند به نظر آسان می‌رسد اما اگر شما از دسته از خانم‌ها یا آقایانی هستید که اکثر سال‌های زندگی تان را سیاه یا رنگ‌های تیره پوشیده باشید؛ ممکن است کمی سخت‌تان باشد. برای شما بهتر است، آرام آرام شیوه‌ی لباس پوشیدن تان را عوض کنید. در ادامه راهنمای گام به گامی خواهید خواند که به شما کمک می‌کند رنگ و نور را به گنجه لباس تان بیاورید.



رنگی شوید!
زیگبوی



شش: مدل موی مناسب با سبک پوشش تان انتخاب کنید.

مدل و رنگ مو سهم بزرگ و غیر قابل انکاری در ظاهر شما دارد. با عوض کردن رنگ مو، فر کردن یا کوتاه کردن موها می‌توانید ظاهر تان را کاملاً عوض کنید.

حرف آخر

تاکید می‌کنم اگر می‌خواهید پای رنگ‌ها را به زندگی تان باز کنید، این کار را آرام آرام انجام دهید. به خصوص اگر تا قبل از این طرفدار رنگ‌های تیره بوده‌اید. چیزهایی که لازم دارید لباس‌های رنگی، لبخند و اعتماد به نفس است.

چهار: مفرح ببوشید.

علاوه بر رنگ‌های شاد، لباس‌های شاد به سبک پوشش تان اضافه کنید. جین با سایه روشن‌های اغراق شده ببوشید. بروید سراغ برندهایی که مورد توجه نوجوانان است. مثلاً آل استار. از زیورآلات فانتزی استفاده کنید. گاهی می‌توانید لباس‌های قدیمی تان را با کمی ابتکار، متحول کنید. مثلاً روی تی‌شرت قدیمی و ساده تان با تیغ زخم بیاورید یا لبه‌ی آستین‌ها و یقه‌اش را قیچی ببرید. حتی می‌توانید با یک دستمال آغشته به محلول سفیدکننده روی آن سایه روشن ایجاد کنید.



پنج: اعتماد به نفس داشته باشید.

اگر قرار باشد به خاطر رنگ‌های روشنی که می‌پوشید یا به خاطر زیورآلات توی چشم تان، خجالت بکشید؛ از لباس پوشیدن تان لذت نخواهید برد. گامی بلند بردارید: همیشه لبخند به لب داشته باشید و با اعتماد به نفس بلند بخندید.



سه: لباس‌های رنگی بخرید.

بروید سراغ فروشگاه‌های که پوشاک تریکو عرضه می‌کنند. تقریباً هر چیزی که لازم دارید آن‌جا پیدا می‌کنید. این‌ها ارزان، ساده و از همه چیز مهم‌تر نخی و در نتیجه خنک هستند و در این روزهای گرم زندگی را برای تان راحت‌تر می‌کنند.

دو: تصمیم بگیرید چقدر می‌خواهید رنگی باشید.

دل تان می‌خواهد انفجاری از رنگ‌ها باشید؟ می‌توانید تی‌شرت، شلوار، کمر بند، کفش، کلاه، جوراب و حتی عینک تان را از رنگ‌های متفاوت انتخاب کنید. توجه کنید که با رنگ‌های گرم - مثل زرد، قرمز، نارنجی - بیشتر دیده می‌شوید اما همیشه ترکیبی از رنگ‌های سرد و گرم چشم نوازتر است. می‌توانید رنگ‌های گرم را برای تکه‌های اصلی مثل شلوار و تی‌شرت استفاده کنید و رنگ‌های سرد - مثل آبی و بنفش و سبز - را برای تکه‌های کوچک مثل کفش و کمر بند. می‌خواهید فقط کمی رنگ به پوشش تان اضافه کنید؟ باید بروید سراغ شال‌های رنگی، گردن‌بندها، دستبندها، کیف، کمر بند و کلاه رنگی... این‌ها را با لباس‌هایی با رنگ‌های خنثی - سفید، خاکستری، قهوه ای و کرم - ببوشید.

شاید بخواهید چیزی بین این‌ها باشید. در این صورت می‌توانید تی‌شرت‌های رنگی به همراه کیف و کفش با رنگ‌های خفیف و شلوار جین ببوشید.



آنکارا به طرف میدان مرکزی شهر به راه افتاد؛ در وهله اول تعداد کم ایرانیها به نظرم آمد، فکر می‌کنم ایرانیهای حاضر در راهپیمایی، تنها ما چهار نفر دوست بودیم، شاید هم بودند کسانی که با هم آشنایی نداشتیم.

شعارهایی که داده می‌شد، خطاب به دولت اسلامگرای ترکیه و به خصوص نخست وزیر فعلی ترکیه بود که چندی قبل، اظهار نظری مشابه با سخنان احمدی نژاد در دانشگاه کلمبیای آمریکا، راجع به همجنسگراهای کشورش ایراد کرده بود؛ گاهی خطاب به مردم ترکیه بود و در شعارها به تناوب از حق حیات تراجنسی‌ها، همجنسخواه‌ها و دوجنسخواه‌ها حمایت می‌شد.

باید اعتراف کنم با اینکه معنی درست شعارها را که به زبان ترکی فریاد زده می‌شد، متوجه نمی‌شدم، اما لحظاتی پیش آمد که اشک‌هایم سرازیر شدند و از این حس غریب سرچشمه می‌گرفت که جامعه کوپیر ایرانی، حتی از فرصت اینگونه دادخواهی کردن‌ها هم محرومند.

عکس العمل مردم سواره و پیاده‌ای که در مسیر راهپیمایی حضور داشتند، متنوع بود، گاهی احساس می‌کردم در نگاه بعضی‌هاشان، واکنشی متنفرانه و یا تحقیرآمیز باشد، دیگران هم پر واضح بود که خنده‌رویی و گپ و گفت‌شان، از سر لودگی و بی‌اهمیتی حقوق جامعه کوپیر کشورشان است. و اما حرکت این جمعیت، با جدیت به کار خودش ادامه می‌داد.

مسیر راهپیمایی خیلی طولانی نبود و ظاهراً مجوز برگزاری اینگونه مراسم در پایتخت ترکیه نسبت به استانبول، با محدودیت و اما و اگرهای بیشتری، صادر می‌شود. در پایان راهپیمایی جمعیت در یکی از کوچه‌های نزدیک به میدان کیزیلاي آنکارا، برای شنیدن بیانیه‌ای، دور هم جمع شدند و کمی بعد، پایان مراسم اعلام شد.

یک روز مانده به راهپیمایی، هیچ حال خوشی نداشتیم، با اینکه اولین بار بود که امکان حضور در یک راهپیمایی در حمایت از جامعه همجنسخواه و دوجنسخواه و تراجنسیتی را داشتیم و بالطبع باید خیلی هیجان زده می‌بودم، اما سخت دلگیر بودم.

همیشه از عکس‌ها و فیلم‌های اینگونه راهپیمایی‌ها، حال و هوایی شاد و سرخوشانه به ذهنم متبادر می‌شد و این شاد بودن، خیلی از حال و هوای من که پناهجویی بیش نیستم و به خاطر همجنسخواه بودن، نه تنها خانه که خانواده را هم از دست دادم، دور بود.

با خودم غرلند می‌کردم که چرا باید در جمع راهپیمایان «روز جهانی مبارزه با همجنسگرا ستیزی» با لبخند و گپ و گفتی شاد، این روز را پاس بدارم، در حالی که همجنسگرا ستیزی، خانه و کاشانه و کس و کارم را از من گرفته است!

دائم تصور می‌کردم فردا حتماً اشک‌هایم سرازیر خواهد شد، شاید هم شروع به داد خواستن از بیداد کنم و با زبانی که حضار ترک چیزی از آن نمی‌دانند، در دسرهای یک همجنسخواه ایرانی و پناهجویی همجنسخواه ایرانی را فریاد کنم.

و این عوالم بود تا همان شب قبل از «پراید» دوستانم را که از استانبول آمده بودند، در اتاقی که اجاره کرده بودم، جاگیر کردم و کمی از افکار مالیخولیای ام کاسته شد، طرحی که از قبل برای فیسبوکم طراحی کرده بودم، روی کاغذ آ سه چاپ کردم و چهار تابلوی مقوایی با مضمون «نه به همجنسگرا ستیزی» درست کردم.

راهپیمایی‌ای که در آنکارا به مناسبت «روز جهانی مبارزه با همجنسگرا ستیزی» برگزار می‌شود، نسبت به راهپیمایی غرور در استانبول، ابعاد کوچکتری دارد، برگزار کننده آن، سازمان غیر دولتی «کائوس جی ال» است که برای جامعه کوپیر ترکیه و حتی پناهجویی ایرانی کوپیر فعالیت می‌کند. جمعیتی نزدیک به دوهزار نفر از پارک کورتولوش



پراید آنکارا
هومان



فصل اول

یک خاتون داشتیم نود سالش بود و پیر دختر و هیچ وقت ازدواج نکرده بود! داستان‌های مختلفی درباره‌اش شنیده بودم، خاتون شده بود سمبل زندگی من و زمانی به همه می‌گفتم من می‌خواهم مثل خاتون باشم، حرف مرا جدی نمی‌گرفتند و می‌گفتند تو هم مثل هر دختر دم بخت ازدواج خواهی کرد.

الان که به گذشتم برمی‌گردم و نگاه می‌کنم زندگی‌ام فقط خاص خودم بود، آرام و ساکت و غرق در خیالات و رویاها... و زمانی به تلاطم افتاد که مجبور شدم خودم را با دنیای آدم‌ها وفق دهم. عقاید و علاقه‌مندی‌هایم به هیچ عقایدی نزدیک نبود، افکار همجنس‌خواهانه‌ام تابویی برایم شده بود و این شروع شخصیت‌سازی چندگانه من شد. گاهی با خانواده آرام بودم و گاهی پرتنش، خستگی و فشار روحی باعث می‌شد که نتوانم بین زندگی واقعی و هویت پنهانم ثبات برقرار کنم و این باعث رفتارهای پرخاشگرانه با اطرافیانم می‌شد! گاهی اوقات روحیه فمینیستی‌ام بیشتر از بیش مرا وادار به جنگ می‌کرد! نمی‌دانستم دعوی من بر سر چه چیزی و گرفتن چه حقی است! گیج و گنگ... و درگیر با کابوس‌های بیداری...

آیا می‌توانستم حق زندگی کردن را بگیرم
آیا خانواده این حق را به من می‌دادند!
هیچ وقت آن طوری که می‌خواستم پیش نمی‌رفت!
آینده‌ام مشخص بود: خودکشی، ازدواج و مرگ...
من به دنیا نیامده بودم که دچار چنین سرنوشت اسفناکی شوم،
زمانی به سمت ذره‌ای از نور امید می‌رفتم که من، من نبودم! یک دختر
افسرده که به خاطر آبروی خانواده‌اش باید ازدواج می‌کرد تا پا به سن

نگذاشته...

پدرم تنها کسی بود که در الویت اول آرزوی ازدواج را برایم نمی‌کرد و آرامش خاطری به من می‌داد.

گرچه پدرم روز به روز پیرتر می‌شد و آثار پیری را در چشمان کم سویی می‌دیدم و فراموشی گاه و بیگاه‌اش که روز به روز زیادتر می‌شد اما زندگی من آن چیزی نبود که آن‌ها می‌دیدند و نقاب مرا واقعیت من می‌پنداشتند!

و من همچنان آخرین تلاش مبارزه‌هایم را می‌کردم تا که شاید معجزه‌ای در آینده رخ دهد...

فصل دوم

دخترم برگرد، اینجا واست کار خوبی پیدا می‌کنم تا بری سر کار، اگه نمیتونی برگرد

دخترم اگه به تو سخت می‌گذرد برگرد.

دخترم جای تو امن است؟

دخترم باز دیر نشده می‌تونی برگردی!

هر زمان که پدرم با من تماس می‌گیرد بارها و بارها آرزو و اصرار می‌کند که من برگردم.

کاش می‌توانستم دلیل رفتنم را به او بگویم! کاش پدرم هم می‌دانست و این قدر اصرار به برگشت من نمی‌کرد! و دلم را غمگین‌تر و بغض‌هایم را سنگین‌تر از قبل نمی‌کرد!

غمم شاید از دلتنگی و شاید هم تصور برگشتم و تکرار آن روزهای سیاه به ظاهر رنگارنگ...

فصل سوم

...

۲ دنیای نو

دنیای نو
امشب به من دلیلی
برای جنگیدن بده
در کنارت باقی خواهم ماند
چون به تنهایی نمی‌توانم حقیقت را درون
چشمانم ببینم
چون از کودکی با قانون‌هایشان
نابینایم ساخته‌اند
چون در سرتاسر اینجا خودبین‌ها حکم می‌رانند بر
روش‌های زندگی ما
به من حقیقتی را نشان بده که پنهان‌اش می‌سازی
دنیا لازم است بداند
که دیگر هیچ فداکاری‌ای در کار نخواهد بود
عشقی که بین ما است باید
رشد کند
مانعی را کنار بزند که
به حضورش ادامه می‌دهد
چون دیگر هیچ معجزه‌ای
شایسته‌ات نخواهد بود
و باید حالا نگاهی عمیق به چشمانم بیاندازی
حقیقتی را خواهی یافت که مدت‌ها
به دنبال‌اش بودی
بعد آرزوهایمان را نفس خواهی کشید
بعد فریاد خواهیم کشید
بلند تا شنیده شویم
اشک‌هایی که می‌گیری را
نشانم بده
چون بعضی از مشکلات به عمق وجود ضربه می‌زنند
اما باور دارم
راهی برای صعود باقی مانده است
تا به زمانه‌ای دیگر برسیم
جایی که رویاهایمان را
نفس خواهیم کشید
بعد فریاد خواهیم کشید
بلند
تا شنیده شویم

چون عشق
آزادی است.

توضیح: گروه *The Irrepressibles* ده عضو دارد که به رهبری جیمی مک‌درموت کار هنری خود را ارائه می‌دهند. آن‌ها تاکنون دو آلبوم با نام‌های «آینه آینه» و «عریان» منتشر ساخته‌اند و هفت کلیپ خود را با نام «سیرک در دریا» به بازار فرستاده‌اند.

۱ در این پیراهن

گم شدم، در رنگین‌کمان خودمان گم شدم، حالا رنگین‌کمان هم رفته است،
سایه‌ی تو آن را پوشاند، ولی دنیاهایمان به راهشان ادامه دادند،
در این پیراهن، می‌توانم تو باشم، می‌توانم کمی، در کنار تو باشم،
در این پیراهن، می‌توانم تو باشم، می‌توانم کمی، در کنار تو باشم،
اینجا یک جراثقیل بود، تمام چیزها را ویران، پایین می‌ریخت، بر
جایی که ایستاده بودیم،
شب‌ها بیدار می‌ماندم، پر پر موتورش را، گوش می‌کردم،
دردی اینجا دارم، بر چهارچوب بدنم، موج می‌گیرد، فلجم می‌کند،
خاری اینجا دارم، بر پهلویم، حالا به حرکت درآمده است، چقدر هم
سریع حرکت می‌کند،
و لمس او، باید لمس خواسته می‌شد، باید می‌خواستی، باید تحویل
می‌گرفتی،
اما چیک باید به تو بگویم که دوستت داشتم، هیچ‌وقت عشقم آرام
نگرفت،
و حالا هر روز خون می‌ریزم، برای یک سال است، برای یک سال
است،
بر باد، یادداشتی برایت فرستادم، تا بخوانی...
نام‌هایمان، آنجا باید بهم برسند، مثل دانه فرو پاشد...
... به عمق خاک، دفن بشوند، در عمق زمین،
بر باد، تو را می‌شنوم، نامم را می‌خوانی، به صداها دست می‌کشی،
گم شدم،
در رنگین‌کمان خودمان گم شدم، حالا رنگین‌کمان هم رفته است،
در رنگین‌کمان خودمان گم شدم، حالا رنگین‌کمان هم رفته است،
گم شدم.



پنج ترانه از گروه موسیقی *The Irrepressibles*
ترجمه‌ی رامتین شهرزاد
Ramtiin@gmail.com

دو مرد عاشق

اگر همین الان بپرسم،
 آیا شاهزاده‌ام خواهی بود؟
 بعد دیگر زرهات را رها خواهی کرد؟
 وقتی بازم می‌کنی
 تمام قدرت‌هایم به حرکت درمی‌آیند
 همان‌طور که خودت می‌خواهی ببینی
 تمام عمق‌های وجودم واقعی است
 وقتی بازم می‌کنی
 تمام قدرت‌هایم به حرکت درمی‌آیند
 احساس واقعی بودن خواهم کرد
 عاشقات خواهم بود
 وقتی به چشمانم می‌نگری
 خطری درونشان است
 وقتی مرز را می‌بینم
 دیگر نمی‌توانم
 پنهان کنم
 می‌بینم که می‌دوم
 می‌دوم
 از تو تا تو به تو
 عشقی عجیب در درون است
 بلند می‌شود
 و بلندتر و بلندتر
 و بلندتر
 و بلندتر
 خطری است که دیگر نمی‌توانم پنهانش کنم
 همین کسی که هستم، این، همین که هستم،
 همین که هستم،
 من عاشقم!
 من عاشقم!
 من عاشقم!
 من عاشقم!
 من عاشقم!
 من عاشقم!
 من عاشقم!
 من عاشقم!
 من عاشقم!
 من عاشقم!

باید سر پایت بلند بشوی، باید به آفتاب باور بکنی،
 باید سر پایت بلند بشوی، عشقم، باید کمک کنم

آزاد بشوی،

عشقی غریب در درون است

بلندتر می‌شود

و بلندتر و بلندتر و بلندتر

خطری است که دیگر نمی‌توانم پنهان‌اش کنم

همین کسی که هستم، همین که هستم،

همین که هستم،

من عاشقم!

من عاشقم!

من عاشقم!

من عاشقم!

من عاشقم!

من عاشقم!

من عاشقم!

من عاشقم!

ما فقط دو مرد هستیم،

عاشقِ همدیگر.

پیکان

وقتی پانزده سال‌ات بود
 پیکان را بر تو افکند
 تو پیکان را به درون‌ات راه دادی
 چون فرشته‌ای بیشتر نبودی
 اما به همین وجودت هم بی‌اندازه
 مغرور بودی.

عهدی با او بستی
 رازی که حفظ‌اش می‌کردی
 که فراموش کرده بودی این یک گناه است
 که می‌توانستی این قدر گرم، این قدر آزاد باشی!
 هم‌ه‌اش چون چنین راهی‌ای را یافته بودی.

سنت سباستیان عزیزم، در هر نفس‌مان ما
 کامل‌تر می‌کنیم...

معنای حقیقت‌مان را
 معنای خلق خیال‌مان را
 که من می‌توانم یک پسر باشم
 و پسر دیگری را بیابم
 که خودش باشد، خود خودش باشد،
 مرد، مرد من بشود.
 از یک پسر،
 از یک فرزند،
 به یک مرد،
 مردِ خودم.

ای یو ای یو ای یو،
 بذرش رشد می‌کند مال خودم می‌شود
 و با هم بزرگ می‌شویم،
 بزرگ می‌شویم و بدن‌هایمان فقط در هم پیچ‌وتاب بیشتری
 می‌خورند
 ای یو ای یو ای یو!

ما شکستی نمی‌خوریم و فقط خودمان خواهیم بود
 نه هیچ چیزی دیگر.

گذشته را فراموش کن

موجی می‌شوی که
 می‌رسد
 آبی پاکیزه خواهی شد
 بر لک
 آنجا خواهی بود
 صدایم خواهی زد:

جیمی، جیمی،

تو حکم قتل داری
 قتل تمام وحشت‌هایم و بعد خرد می‌شوی
 داخل من با تمام قدرتِ اراده‌ات

پیدایم کن، پیدایم کن،
 پیدایم کن، پیدایم کن،
 پیدایم کن، پیدایم کن

عشقِ من، عشقم،
 عشقِ من، عشقم،

تو ذاتِ آتش هستی
 میلم را چنگ می‌زنی
 محکم نگاه می‌داری و بر من الهام می‌بخشی

مرا بشناس، مرا بشناس،
 مرا بشناس، مرا بشناس،

تو چشم طوفان هستی،
 تو حروفِ رومی هستی،
 تو رویاهایی هستی که مرا درهم
 می‌شکنند

مرا بشناس، مرا بشناس،
 مرا بشناس، مرا بشناس،
 مرا بشناس، مرا بشناس،

عشقِ من، عشقم،
 عشقِ من، عشقم،



درونم را بیاب
آرامش طوفانی
در زمانه‌ای که محبوب‌ها تصمیم می‌گیرند
بر تمامی این‌ها چه سرنوشتی باشد
بر علف‌ها می‌نشینیم
منتظر ماشین‌ها می‌مانیم
و منتظر گذشته می‌مانیم

درونم را بیاب
آرامش طوفانی
در زمانه‌ای که محبوب‌ها تصمیم می‌گیرند
بر تمامی این‌ها چه سرنوشتی باشد
بر علف‌ها می‌نشینیم
منتظر ماشین‌ها می‌مانیم
و منتظر گذشته می‌مانیم

موجی می‌شوی که
می‌رسد
آبی پاکیزه خواهی شد
بر لک
آنجا خواهی بود
صدایم خواهی زد:

جیمی، جیمی.

آرامش طوفانی
بهار نارنج

